

بررسی استراتژی توسعه صنعتی از دیدگاه ساختارگرایی جدید (بر اساس تجربه کشورهای در حال توسعه پیشرو)

سعید دهقان خاوری،* سیدحسین میرجلیلی** و فرشاد مؤمنی***

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۱/۱۷	تاریخ پذیرش ۱۳۹۶/۲/۳۰
-------------------------	-----------------------

در چندین دهه گذشته، همگرایی برخی کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه یافته اتفاق افتاده، اما در عین حال واگرایی سایر کشورها با کشورهای توسعه یافته شدت یافته است. بررسی روند همگرایی موضوع اصلی تحقیق اقتصاددانان حوزه توسعه اقتصادی برای دهه ها بوده و ساختارگرایی جدید نیز تلاش دارد مسیر طی شده کشورهای موفق همگرا را بازسازی کرده و آن را برای کشورهای در حال توسعه کاربردی و قابل حصول کند. در این تحقیق، ضمن تبیین مبانی نظری استراتژی توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید، اصول و شاخصه های این استراتژی و چارچوب کاربردی تسهیل و شناسایی رشد آن نیز ارائه می شود. شاخصه های این استراتژی شامل چگونگی الگوبرداری از کشورهای با ساختار مشابه از نظر عوامل تولید و توجه به مزیت نسبی بخش ها و زیربخش های کالایی برآمده از ساختار موجودی عوامل است. همچنین صنعتی شدن صادرات محور، توجه به سرمایه گذاری مستقیم خارجی برون و درون شبکه ای کشورهای در حال توسعه، تلفیق دولت و بازار برای دستیابی به توسعه صنعتی، تعیین وظایف تسهیلی برای دولت در این زمینه و اتخاذ رویکرد تدریج گرایی در مسیر توسعه صنعتی است.

کلیدواژه ها: توسعه اقتصادی؛ ساختارگرایی جدید؛ استراتژی توسعه صنعتی؛ بخش های پیشرو

Email: saeed.khavari@gmail.com

* استادیار دانشکده اقتصاد، دانشگاه مپید (نویسنده مسئول)؛

Email: h.jalili@yahoo.com

** دانشیار گروه اقتصاد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛

Email: farshad.momeni@gmail.com

*** دانشیار دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی؛

مقدمه

ساختارگرایی جدید که تلفیقی از دو دیدگاه ساختارگرایی قدیم و نئوکلاسیک است دنبال ارائه راهکاری درخصوص رشد پایدار و انتخاب بخش‌های پیشران با الگوبرداری از کشورهای پیشروی موفق است. طبق این رویکرد، رشد اقتصادی پایدار بدون تغییرات ساختاری اتفاق نمی‌افتد و ساختار بهینه صنعتی هر کشور با مزیت‌های نسبی آن کشور و مزیت‌های نسبی به‌وسیله موجودی‌های عوامل آن تعیین می‌شوند. بهبود ساختار صنعتی در کشور نیازمند بهبود ساختار عوامل است یعنی اول، وفور نسبی نیروی کار و منابع طبیعی به وفور نسبی سرمایه تغییر یابد، دوم، تکنولوژی‌های جدید به کار گرفته شود و سوم، در زیرساخت‌ها جهت تسهیل در فعالیت‌های اقتصادی، بهبود و پیشرفت حاصل گردد. سؤال اساسی ساختارگرایی جدید از چرایی همگرایی تعداد معدودی کشورهای در حال توسعه موفق آغاز می‌شود. به طوری که برخی کشورهای در حال توسعه همچون چین، هند و برزیل به‌طور چشمگیری سریع‌تر از کشورهای با درآمد بالا رشد کردند در حالی که هنوز اغلب کشورهای در حال توسعه از رشد ضعیف رنج می‌برند. ساختارگرایی جدید در این زمینه و ارائه الگویی برای تبیین مسیر همگرایی کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه‌یافته با الگوبرداری از مدل پیشرو - پیرو و نیز توجه به اهمیت تغییرات ساختاری، در صدد ارائه استراتژی توسعه صنعتی برای کشورهای در حال توسعه است. تاکنون مدل‌های بسیاری بر تغییرات ساختاری تأکید داشته‌اند که عمدتاً به بررسی تغییرات روند بلندمدت در ترکیب سهم بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات می‌پردازند، بدون آنکه پویایی‌های درون هر بخش مانند بررسی چگونگی ارتقای مستمر صنایع ساخت را مورد بررسی قرار دهند. ساختارگرایی جدید تلاش دارد تا مسیر طی شده کشورهای موفق را بازسازی و برای دیگر کشورهای در حال توسعه قابل حصول کند. ساختارگرایی جدید جهت تبیین چگونگی فرایند این حرکت پیشرو - پیرو، چارچوب شناسایی و تسهیل رشد^۱ را ارائه می‌کند. در واقع، ساختارگرایی جدید با استفاده از تجارب کشورهای در حال توسعه موفق استراتژی را برای دستیابی به توسعه صنعتی و تجاری کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می‌دهد.

هدف از این تحقیق، ارائه استراتژی صنعتی از دیدگاه ساختارگرایی جدید است. به این منظور اصول و شاخصه‌های این استراتژی ارائه می‌شود و چارچوب کاربردی آن تبیین می‌شود. این استراتژی و شاخصه‌های آن و همچنین چارچوب کاربردی‌ای که بر پایه شاخصه‌های مذکور به دست می‌آید، می‌تواند برای کشورهای در حال توسعه به خصوص اقتصاد ایران بسیار مفید و کاربردی باشد.

سؤال اساسی تحقیق این است که استراتژی توسعه صنعتی کشورهای در حال توسعه پیشرو از دیدگاه ساختارگرایی جدید چیست؟ روش تحقیق به صورت تحلیلی - تطبیقی است که ابتدا استراتژی توسعه صنعتی از دیدگاه ساختارگرایی جدید مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد و سپس نتایج به دست آمده و شاخصه‌های استراتژی مذکور با تحولات کشورهای در حال توسعه پیشرو و موفق، تطبیق می‌شود. در این مقاله ابتدا موضوع همگرایی و واگرایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس به تبیین همگرایی میان معهود کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته و واگرایی سایر کشورهای در حال توسعه طی دهه‌های اخیر می‌پردازیم. در بخش بعدی به تبیین استراتژی توسعه صنعتی از دیدگاه ساختارگرایی جدید با هدف تبیین مسیر همگرایی صورت گرفته کشورهای در حال توسعه پیشرو، می‌پردازیم. به این منظور مبانی نظری ساختارگرایی جدید شامل الگوی پیشرو - پیرو، ساختارگرایی قدیم و اقتصاد نئوکلاسیک تبیین می‌شود. در بخش بعدی، شاخصه‌های اصلی استراتژی توسعه صنعتی از دیدگاه ساختارگرایی جدید معرفی می‌شود که بر پایه مبانی نظری یادشده شکل گرفته است. سپس چارچوب کاربردی استراتژی توسعه صنعتی برای کشورهای پیشرو بر پایه شاخصه‌های ساختارگرایی جدید ارائه شده است.

۱. مروری بر مطالعات قبلی

هاسمن و کلینگر^۱ (۲۰۰۶) با استفاده از رویکرد فضای محصول^۲ به بررسی استراتژی توسعه صنعتی براساس تغییرات ساختاری پرداختند. فضای محصول، رویکردی است که

1. Hausmann and Klinger

2. Product Space

چگونگی روند تغییرات ساختاری و خودیابی^۱ را نشان می‌دهد و شامل محصولاتی می‌شود که در آن فضا، دو محصولی که از نظر ساختاری به یکدیگر شبیه هستند را نشان می‌دهد و به این طریق دو محصول را به یکدیگر مرتبط می‌کند. با استفاده از فضای محصول مسیر واقعی الگوی مزیت نسبی کشورها قابل پیش‌بینی خواهد بود. در واقع کشورها می‌توانند کالاهایی که با کالاهای موجود صادراتی خودشان فاصله اندکی دارند و به هم نزدیک هستند را کشف کرده و شرایط را برای صادرات آنها فراهم آورند. منظور از نزدیکی فاصله، نزدیکی از نظر شباهت‌هایی است که دو کالا در زمینه‌های مختلف مانند دانش مورد نیاز برای تولید، سرمایه فیزیکی، نهاده‌های واسطه‌ای مورد نیاز، زیرساخت‌ها، الزامات نهادی و مقرراتی و ... دارند که همین امر حرکت در مسیر مزیت نسبی آن کشور خواهد بود و طبق نظریه اقتصاد ساختاری جدید موجب رشد بالای اقتصاد کشور می‌شود. رویکرد نویسندگان این مطالعه مبتنی بر مزیت نسبی ناشی از کالاهای موجود داخل کشور است.

لین و مونگا^۲ (۲۰۱۰) به بررسی مسئله رشد و عوامل آن از دیدگاه ساختاری جدید می‌پردازند. نتیجه به دست آمده این است که پنج حقیقت آشکار شده ساختارگرایی جدید شامل بهره‌مندی از اقتصاد جهانی از طریق باز بودن اقتصاد کشور، حفظ ثبات اقتصاد کلان، حفظ نرخ بالای سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، استفاده از بازار برای تخصیص منابع و داشتن دولتی متعهد، قابل اعتماد و توانا، می‌تواند تحول ساختاری در اقتصاد ایجاد کند و به رشد پایدار منجر شود.

جینگ کای، هاریسون و لین^۳ (۲۰۱۱) به بررسی تأثیر الگوهای مختلف دخالت‌های دولتی (تعرفه گمرکی و نرخ مالیات) بر ارتقای بهره‌وری بخش‌های چین طی دوره ۲۰۰۷-۱۹۹۸ می‌پردازد. در این مطالعه تأثیر این دخالت‌ها بر بخش‌ها مورد آزمون قرار گرفته که مؤید ساختارگرایی جدید است؛ بخش‌هایی باید مورد حمایت قرار گیرند که دارای مزیت نسبی پنهان در آن کشور هستند. به این منظور از داده‌های استان‌های کشور چین استفاده شده و با استفاده از همبستگی بین الگوی دخالت دولت با سه مشخصه آن بخش‌ها (تحقیق و توسعه‌بری، مهارت‌بری و صادرات‌بری)، به بررسی این موضوع پرداخته که الگوهای

1. Self Discovery

2. Lin and Monga

3. Jing Cai, Harrison and Lin

دخالت دولت چه تأثیری بر رشد بهره‌وری داشته است. در واقع مزیت نسبی پنهان چین در بخش‌هایی با صادرات بری بالا، مهارت بری پایین و تحقیق و توسعه بری پایین در نظر گرفته است. یعنی بخش‌هایی دارای مزیت نسبی پنهان در چین هستند که دارای صادرات بری بالا باشند یا مهارت بری پایین داشته باشند و بیشتر از نیروی کار غیرماهر استفاده کنند یا دارای تحقیق و توسعه بری پایین باشند. نتایج به دست آمده در این مطالعه نشان می‌دهد که الگوهای تعرفه و مالیاتی (الگوهای دخالت دولت) با بخش‌هایی سازگار است که دارای صادرات بری بالا، مهارت بری پایین و تحقیق و توسعه بری پایین هستند. به بیان دیگر نتایج نشان‌دهنده هدفگذاری بر بخش‌هایی است که دارای مزیت نسبی پنهان در چین هستند.

همچنین لین و مونگا (۲۰۱۱) به بررسی نقش دولت در فرایند تغییرات ساختاری پرداخته‌اند. نتیجه به دست آمده نشانگر الگوهای متعددی از دخالت‌های دولت برای شتاب گرفتن رشد است. تمام کشورهای اروپایی برای رسیدن به بریتانیا سیاست تکنولوژیکی اتخاذ کرده‌اند. در ژاپن دولت خود به ایجاد کارخانه‌هایی در صنایع مختلف اقدام کرد. نمونه‌های مختلفی از این نوع دخالت‌ها در کشورهای اروپایی و ایالات متحده اشاره می‌شود. نویسندگان به این نتیجه می‌رسند که مسیر توسعه یافتگی به مانند هنر است که هنر با تقلید شروع می‌شود و با نوآوری به پایان می‌رسد. طبق این دیدگاه دولت نقش مهمی را در تسهیل تغییر ساختاری و کمک به رشد پایدار بخش خصوصی ایفا می‌کند. در این بررسی به نقش‌های مختلف و کلیدی دولت در پروسه تغییر ساختاری اقتصاد به عنوان تسهیلگر و همچنین ایجادکننده زیرساخت‌ها، عامل اصلی در شناسایی موانع بر سر راه بنگاه‌ها در خصوص ارتقای کیفی محصولاتشان، عامل شناسایی بنگاه‌های توانمند در کشورهای خارجی با درآمد بالاتر جهت ورود به صنایع اولویت‌دار، ایجاد مشوق‌ها و بهبود فضای کسب و کار با جزئیات کامل پرداخته شده است.

استیگلitz^۱ و لین (۲۰۱۳) به موضوع بازنگری در سیاست صنعتی و دیدگاه‌های مختلف آن پرداخته‌اند. در این مطالعه به نقش دولت در هماهنگی بین بنگاه‌ها و جبران پیامدهای خارجی تأکید شده و اینکه بازارها نمی‌توانند چنین دگرگونی‌های ساختاری را

بدون دخالت دولت مدیریت کنند. البته دخالت‌های دولت باید تنها شامل بنگاه‌های معین و صنایع مشخص باشد. همچنین در ارائه چارچوب مشخصی برای سیاست صنعتی به اصل انتخاب برندگان^۱ و تمرکز دولت‌ها در ارتقای دانش، توجه به صنایع نوپا، صادرات و بخش خصوصی تأکید شده و متذکر می‌شود که سیاست صنعتی تنها برای صنعت ساخت نیست بلکه شامل کشاورزی و خدمات مانند بخش سلامت، فناوری اطلاعات یا بخش مالی نیز می‌شود. همچنین این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهد که سیاست صنعتی هنگامی با ساختار موجودی عوامل تولید یک کشور سازگار نباشد به شکست می‌انجامد.

۲. مبانی نظری

اصول و پایه‌هایی که ساختارگرایی جدید براساس آنها طرح‌ریزی شده و مبانی نظری ساختارگرایی جدید برای ارائه استراتژی توسعه صنعتی را تشکیل می‌دهد، عبارت‌اند از: اول) الگوی پیشرو - پیرو^۲ و مسئله همگرایی، دوم) ساختارگرایی قدیم و سوم) اقتصاد نئو کلاسیک.

۲-۱. الگوی پیشرو - پیرو و مسئله همگرایی

سؤالی که منجر به ارائه استراتژی توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید می‌شود این است که چرا طی دهه‌های اخیر همگرایی بین معدود کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته شکل گرفته، اما بقیه کشورهای در حال توسعه و اگر اتر شده‌اند. این موضوع در کنار چگونگی پیروی کشورهای موفق از کشورهای پیشرو، از مهم‌ترین موضوعاتی است که ساختارگرایی جدید آن را مورد توجه قرار داده است. بدون بررسی و تبیین این موضوع نمی‌توان چگونگی پیروی کشورهای موفق از کشورهای پیشرو را توضیح داد. بنابراین الگوی پیشرو - پیرو و توجه به چرایی همگرایی برخی کشورهای در حال توسعه موفق، از مبانی نظری استراتژی توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید است. در این قسمت به دو سؤال پاسخ داده می‌شود؛ اول اینکه آیا همگرایی صورت گرفته است یا خیر؟ و دوم الگوی پیروی

1. Picking Winners

2. Leader-follower

کشورهای در حال توسعه از کشورهای توسعه یافته چگونه بوده است؟ به بیان دیگر الگوی همگرایی کشورهای موفق چه بوده است؟

برای جواب به سؤال اول می توان گفت طی قرن گذشته تعداد اندکی از اقتصادهای آسیایی - شامل ژاپن و بره های آسیای شرقی شامل هنگ کنگ، چین، جمهوری کره، سنگاپور و تایوان - و همچنین اقتصادهای نوظهوری همچون هند و برزیل توانستند به رشد پایدار و درآمد بالا دست یابند. بین سال های ۱۹۶۰ و ۲۰۰۹، فقط یک سوم کشورهای با درآمد پایین به سطح درآمد متوسط رسیده اند. به رغم افزایش وزن کشورهای درآمد متوسط در رشد جهانی، تعداد زیادی از این کشورها با درآمد متوسط در دام درآمد متوسط گیر افتاده اند. از کشورهای که در سال ۱۹۶۰ دارای درآمد متوسط بودند، تا سال ۲۰۰۹ تقریباً سه چهارم آنها یا در همان سطح درآمد متوسط ماندند یا به سمت درآمد پایین، پسروی و برگشت داشته اند (Lin, 2011).

جدول ۱. بررسی تعداد محدود کشورها در خصوص همگرایی (اقتصادهای معدودی وجود دارند که بیش از ۱/۰ در سرانه نسبی تولید ناخالص داخلی آنها نسبت به ایالات متحده افزایش داشته است) (تغییرات کل دوره ۲۰۰۸-۱۹۵۰)

کشور	۱۹۵۰	۱۹۸۰	۲۰۰۸	تغییرات	کشور	۱۹۵۰	۱۹۸۰	۲۰۰۸	تغییرات
هنگ کنگ	۰/۲۳	۰/۵۷	۱/۰۲	۰/۷۸	پورتوریکو	۰/۲۲	۰/۴۴	۰/۴۸	۰/۲۶
سنگاپور	۰/۲۳	۰/۴۹	۰/۹	۰/۶۷	پرتغال	۰/۲۲	۰/۴۳	۰/۴۶	۰/۲۴
گینه استوایی	۰/۰۶	۰/۰۸	۰/۷۱	۰/۶۵	موریس	۰/۲۶	۰/۲۴	۰/۴۷	۰/۲۱
تایوان	۰/۱	۰/۲۸	۰/۶۷	۰/۵۸	عمان	۰/۰۷	۰/۲۲	۰/۲۷	۰/۲
کره جنوبی	۰/۰۹	۰/۲۲	۰/۶۳	۰/۵۴	تایلند	۰/۰۹	۰/۱۴	۰/۲۸	۰/۲
ایرلند	۰/۳۶	۰/۴۶	۰/۸۹	۰/۵۳	بلژیک	۰/۵۷	۰/۷۸	۰/۷۶	۰/۱۹
ژاپن	۰/۲	۰/۷۲	۰/۷۳	۰/۵۳	فرانسه	۰/۵۴	۰/۷۹	۰/۷۱	۰/۱۷
اسپانیا	۰/۲۳	۰/۵	۰/۶۳	۰/۴	چین	۰/۰۵	۰/۰۶	۰/۲۲	۰/۱۷
اتریش	۰/۳۹	۰/۷۴	۰/۷۷	۰/۳۹	مالزی	۰/۱۶	۰/۲	۰/۳۳	۰/۱۷
نروژ	۰/۵۷	۰/۸۱	۰/۹۱	۰/۳۵	هلند	۰/۶۳	۰/۷۹	۰/۷۹	۰/۱۶
فنلاند	۰/۴۴	۰/۷	۰/۷۸	۰/۳۴	بوتسوانا	۰/۰۴	۰/۰۹	۰/۱۵	۰/۱۲
یونان	۰/۲	۰/۴۸	۰/۵۲	۰/۳۲	بلغارستان	۰/۱۷	۰/۳۳	۰/۲۹	۰/۱۱

کشور	۱۹۵۰	۱۹۸۰	۲۰۰۸	تغییرات	کشور	۱۹۵۰	۱۹۸۰	۲۰۰۸	تغییرات
ترینیداد و توباگو	۰/۳۸	۰/۶۷	۰/۶۸	۰/۳	استونی	-	۰/۴۷	۰/۶۴	۰/۱۷
رژیم صهیونیستی	۰/۲۹	۰/۵۹	۰/۵۸	۰/۲۸	اسلونی	-	۰/۴۷	۰/۵۸	۰/۱۱
ایتالیا	۰/۳۷	۰/۷۱	۰/۶۴	۰/۲۷	ارمنستان	-	۰/۲۶	۰/۳۷	۰/۱۱
آلمان	۰/۴۱	۰/۷۶	۰/۶۷	۰/۲۶					

Source: Rosenblatt and Lin, 2012

یک رویکرد برای اندازه گیری پیشرفت نسبی این است که تولید ناخالص داخلی سرانه‌ها با ایالات متحده سنجیده شود. جدول ۱ نشان‌دهنده همین موضوع است که تعداد کمی از کشورهای در حال توسعه موفق شدند به سطوح بالای درآمد دست یابند. درعین حال تعدادی از این کشورها در آسیای شرقی قرار دارند که توانستند با دنباله‌روی از پویایی در صادرات خود که مطابق مزیت نسبی‌شان بود، به این امر دست یابند.

جدول ۲. کشورهایی که بیشترین واگرایی را داشته‌اند (کشورهایی که از ۰/۱ یا بیشتر، کاهش سرانه تولید ناخالص داخلی نسبی (نسبت به ایالات متحده) رنج می‌برند)

کشور	۱۹۵۰	۱۹۸۰	۲۰۰۸	تغییرات	کشور	۱۹۵۰	۱۹۸۰	۲۰۰۸	تغییرات
بولیوی	۰/۲	۰/۱۴	۰/۰۹	-۰/۱۱	ونزوئلا	۰/۷۸	۰/۵۵	۰/۳۴	-۰/۴۴
عراق	۰/۱۴	۰/۳۴	۰/۰۳	-۰/۱۱	امارات متحده عربی	۱/۶۵	۱/۴۹	۰/۵	-۱/۱۵
لبنان	۰/۲۵	۰/۱۹	۰/۱۴	-۰/۱۱	کویت	۳/۰۲	۰/۷۱	۰/۴۱	-۲/۶۱
آفریقای جنوبی	۰/۲۷	۰/۲۴	۰/۱۵	-۰/۱۱	قطر	۳/۱۸	۱/۵۵	۰/۵۶	-۲/۶۲
نیکاراگوئه	۰/۱۷	۰/۱۲	۰/۰۵	-۰/۱۲	عربستان سعودی	۰/۲۳	۰/۷۱	۰/۲۷	۰/۰۴
جیبوتی	۰/۱۶	۰/۰۹	۰/۰۴	-۰/۱۲	مولداوی	-	۰/۲۷	۰/۱۱	-۰/۱۵
آرژانتین	۰/۵۲	۰/۴۴	۰/۳۵	-۰/۱۷	گرجستان	-	۰/۳۳	۰/۱۹	-۰/۱۴
اروگوئه	۰/۴۹	۰/۳۵	۰/۳۲	-۰/۱۷	صربستان	-	۰/۲۲	۰/۱۲	-۰/۱
گابن	۰/۳۳	۰/۳۶	۰/۱۲	-۰/۲	اوکراین	-	۰/۲۶	۰/۱۶	-۰/۱

Source: Ibid.

این در حالی است که بیش از دوازده کشور از کاهش بیش از ۰/۱ در سرانه نسبی تولید ناخالص داخلی (نسبت به ایالات متحده) طی دوره مشابه رنج می‌برند. جدول ۲ لیست این

کشورها را نشان می‌دهد. بسیاری از این کشورها درآمد متوسط دارند که در داشتن رشد سرانه تولید ناخالص داخلی ۲ درصدی ایالات متحده طی این دوره ناتوان بودند. علاوه بر این تعدادی از کشورهای تولیدکننده نفت نیز در متنوع نمودن پایه اقتصادی خود ناتوان بودند که در نتیجه، آنها نیز کاهش زیادی را در درآمد سرانه نسبی خود تجربه کرده‌اند.

این بهبودی در برخی کشورهای در حال توسعه و همگرایی آنها با کشورهای توسعه یافته و عدم بهبودی بقیه کشورها و واگرایی بیشتر آنها در وضعیت فقر نیز قابل مشاهده است. اما بقیه کشورهای با درآمد پایین تر با بیش از یک ششم جمعیت هنوز در دام فقر گرفتار هستند. اوایل دهه ۱۹۸۰ بسیاری از کشورهای آفریقایی موفق تر از چین و هند بودند. ۳۰ سال پیش (در سال ۱۹۸۰) چین فقیرتر از بسیاری کشورهای جنوب صحرای آفریقا بود به طوری که سرانه تولید ناخالص ملی این کشور (۱۹۵ دلار) پایین تر از اتیوپی یا موزامبیک بود (World Bank, 2011a).

جدول ۳. وضعیت فقر در کشورهای نوظهور و کشورهای جنوب صحرای آفریقا

کشورهای جنوب صحرای آفریقا	هند	چین	شاخص
\$۱۷۸۹	\$۸۹۵	\$۵۲۴	۱۹۸۰: درآمد سرانه برحسب برابری قدرت خرید (برحسب دلار ثابت سال ۲۰۰۵)
\$۱۷۵۹	\$۲۳۰۰	\$۴۱۰۰	۲۰۰۵: درآمد سرانه برحسب برابری قدرت خرید (برحسب دلار ثابت سال ۲۰۰۵)
%۵۳	%۶۵	%۸۵	۱۹۸۰: درصد جمعیت زیر خط درآمد ۱/۲۸ دلار در روز
%۵۱	%۴۱	%۱۶	۲۰۰۵: درصد جمعیت زیر خط درآمد ۱/۲۵ دلار در روز
۲۱۲،۴۹۹،۷۵۱	۴۶۲،۷۳۷،۴۹۳	۸۳۵،۰۶۲،۱۷۷	۱۹۸۰: جمعیت زیر خط فقر
۳۸۴،۲۱۲،۴۱۹	۴۵۵،۷۸۴،۳۶۱	۲۰۷،۵۵۲،۲۲۴	۲۰۰۵: جمعیت زیر خط فقر

Source: World Development Indicators, 2011.

در سال ۱۹۹۰ چین هنوز یک کشور با درآمد پایین بود به طوری که درآمد سرانه این

کشور (براساس شاخص برابری قدرت خرید) ۳۰ درصد پایین تر از میانگین کشورهای جنوب صحرای آفریقا بود. اما امروز چین یک کشور با درآمد متوسط است که درآمد سرانه این کشور (۴۰۰۰ دلار) سه برابر میانگین کشورهای جنوب صحرای آفریقا است (Ibid.).

نتیجه آنکه جواب سؤال اول مثبت است، اما در عین حال این همگرایی بین محدود کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه یافته روی داده است. اکنون سؤال دوم این است که الگوی کشورهای در حال توسعه موفق چه بوده است؟ الگوی پیشرو - پیرو، الگوی مورد استفاده کشورهای در حال توسعه موفق به خصوص در منطقه آسیای شرقی بوده است. این الگو برای رسیدن به سطح توسعه یافتگی سه جنبه صنعتی شدن و بهینه سازی صنایع، سرمایه گذاری مستقیم خارجی تجارت محور و تخصص گرایی توافق شده را توصیه می کند که یکی از مبانی نظری استراتژی توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید را تشکیل می دهد. جنبه اول به این مفهوم است که کشور پیرو برای صنعتی شدن سه مسیر موفق واردات، تولید و صادرات را طی کرده است و در این مسیر حرکت در تنوع صنعتی و حرکت از کالاهای مصرفی به سمت کالاهای سرمایه ای یا به بیان دیگر از محصولات ساده به سمت محصولات پیشرفته تر و پیچیده تر را پیموده است. این مسیر تنوع سازی (یا تعددگرایی) محصولات (یا صنایع) در دو الگو طبقه بندی می شود؛ یکی سیکل درون صنعتی که به وسیله کالاهای ساده به سمت کالاهای پیچیده در داخل یک صنعت است، دیگری سیکل بین صنعتی که نشانگر توسعه صنعت است که حرکت از کالاهای مصرفی به کالاهای سرمایه ای می باشد. جنبه دوم، انتقال صنعتی شدن منطقه ای از طریق مکانیسم تجارت با محوریت سرمایه گذاری مستقیم خارجی است. به این مفهوم که کشورهای در حال توسعه و پیرو با دریافت سرمایه گذاری مستقیم خارجی از کشورهای پیشرفته منطقه خود، فرایند صنعتی شدن را تسهیل می کردند. این امر با سرمایه گذاری کشوری که تولید محصولی دیگر برایش مزیت نسبی نداشت، با انتقال و جابه جایی خط تولید آن به کشور دیگر باعث تقویت مزیت نسبی کشور میزبان می شد؛ یعنی این کار انباشت سرمایه را در کشور دوم بالا می برد و همین مزیت نسبی آن کشور را تقویت می کرد. جنبه سوم، ثنوری تخصص گرایی توافق شده است که ابزاری مؤثر برای افزایش تجارت درون صنعتی در

منطقه‌ای یکپارچه است؛ یعنی بنگاه‌های دو کشور توافق می‌کنند که هر کدام در تولید کالای به‌خصوصی تخصص یابند.

اهمیت این الگو از آنجاست که به تحلیل و آنالیز رابطه میان کشورهای مختلف در سلسله‌مراتب منطقه‌ای و از سه جنبه مذکور می‌پردازد. نسل اول برای دیر واردشدگان و متأخرین الگویی برای تقلید بوده است. آنها فرمول توسعه را به‌طور اساسی از نسل اول فراگرفتند؛ دستمزدهای پایین، آموزش و یادگیری خوب، نرخ بالای پس‌انداز و هدایت و رهبری قوی دولت از بخش خصوصی. وقتی نسل اول وارد مرحله بعدی صنعتی شدن می‌شد، مرحله فعلی را برای نسل بعدی می‌گذاشت تا آنها با گذراندن مرحله قبل خود وارد این مرحله شوند.

ساختارگرایی جدید مطابق الگوی پیشرو - پیرو بیان می‌کند کشورهای پیرو با تقلید از کشورهای پیشرو خود در این منطقه به موفقیت دست یافته‌اند و نکته مهم اینکه این تقلید و الگوبرداری از آخرین نسل موج‌های صنعتی منطقه صورت گرفته است. به‌عنوان نمونه ژاپن برای دیر واردشدگان و متأخرین بعد از خود الگویی برای تقلید بوده است. آنچه که می‌توان بر آن تأکید کرد توجه خاص به الگوی اجرا شده در این کشورهای موفق است. ظهور کشورهای بزرگ با درآمد متوسط همچون چین، هند و برزیل که قطب‌های جدید رشد در دنیا هستند و دارای رشد پویا بوده و از نردبان صنعتی شدن بالا رفته‌اند، فرصت بی‌نظیری را برای تمام کشورهای در حال توسعه‌ای با سطح درآمد پایین‌تر از این سه کشور ارائه می‌کنند، تا با الگوبرداری از آنها، مسیر توسعه‌یافتگی را طی کنند. ساختارگرایی جدید به تکمیل الگوی پیشرو - پیرو می‌پردازد به‌طوری که چگونگی انتخاب کشورهای پیشرو را برای کشورهای در حال توسعه تبیین کرده و همچنین علاوه‌بر توجه به مزیت نسبی بخش‌ها، به زیربخش‌های کالایی برآمده از ساختار موجودی عوامل و نحوه انتخاب آنها را نیز مورد توجه قرار می‌دهد و روشی را برای انتخاب آنها پیشنهاد می‌دهد.

۲-۲. ساختارگرایی قدیم

ساختارگرایی قدیم این تفکر را رد می‌کرد که دست نامرئی بازار آزاد می‌تواند فرایند توسعه را هدایت کند. منشأ اصطلاح ساختارگرایی برآمده از این تفکر است که انعطاف‌ناپذیری‌های

ساختاری در اکثر اقتصادها وجود دارد به خصوص در اقتصادهایی که در سطوح پایین توسعه قرار دارند. این دیدگاه بیان می‌کند که این انعطاف‌ناپذیری‌های ساختاری مانع تغییرات و دگرگونی‌های لازم برای رشد و توسعه اقتصادی می‌باشند. طبق دیدگاه ساختارگرایی قدیم دولت با ابزارهای سیاستی شامل یارانه‌ها برای عوامل، کنترل‌های قیمتی بر قیمت‌های عوامل، برنامه‌های سرمایه‌گذاری جهت‌دار و هدایت شده و حمایت‌های تجاری برای بهتر انجام شدن سیاست جایگزینی واردات (به‌عنوان بخشی از استراتژی صنعتی شدن) باید اقدام کند. این نظریه با توجه به اینکه تمام اقتصادهای توسعه‌یافته، فرایند صنعتی شدن را دنبال کرده‌اند و نیز سیستم تجاری بین‌المللی به نفع صادرکنندگان کالاهای صنعتی و به ضرر صادرکنندگان کالاهای اولیه است، به این نتیجه رسید که کشورهای در حال توسعه تا حدی نیازمند کپی‌برداری از ساختار صنعتی کشورهای درآمد بالا هستند. از این رو توجه‌ها معطوف به فراهم آوردن حمایت و ایجاد انگیزه‌های سرمایه‌گذاری برای این صنایع جدید گردید و توجه کمی به این موضوع شد که آیا این بخش‌ها (صنایع جدید کپی‌برداری شده از کشورهای توسعه‌یافته) با مزیت نسبی کشور سازگاری دارند یا خیر؟ (هانت، ۱۳۸۶).

دلیل عدم مزیت نسبی هم از اینجا نشئت می‌گیرد که در اواخر دوره انقلاب صنعتی و ورود به قرن بیستم، کشورهای توسعه‌یافته از انباشت قابل توجه سرمایه برخوردار بودند. علاوه بر این، کالاهای جدید گسترش یافته بودند که به‌عنوان نمونه می‌توان به اتومبیل اشاره کرد که دارای سرمایه‌بری بالایی در تولید بود. در این زمان و با ظهور ساختارگرایی قدیم، کشورهای در حال توسعه از تعدادی کشورهای توسعه‌یافته تقلید و دنباله‌روی کردند که آن کشورهای توسعه‌یافته دارای انباشت بسیار بالای سرمایه بودند. از طرفی نیز موجودی عوامل این کشورهای در حال توسعه دارای مشخصه بارزی بود و آنکه با وفور بالای نیروی کار به خصوص نیروی کار غیرماهر و در برخی موارد با وفور منابع طبیعی (زمین، مواد معدنی و نفت) مواجه بودند. در نتیجه این کشورها در تقلید از صنایع کشورهای توسعه‌یافته، از مزیت نسبی خود تخطی کردند و به آن توجه نکردند. همچنین، این کشورها در تأمین مالی سرمایه‌گذاری لازم برای این صنایع با چالش مواجه شدند و تعدادی از این کشورهای در حال توسعه بر سرمایه خارجی اتکا کردند. علاوه بر این ساختارگرایان بر

دستکاری قیمت‌ها نیز توصیه می‌کردند. طبق دیدگاه ساختارگرایی قدیم اگر قیمت‌های عوامل منحرف شده باشند، پرداخت یارانه‌ها یا دستکاری مستقیم قیمت می‌تواند توجه‌پذیر باشد. بنابراین طبق نظر آنها بازار عوامل در تعادل قرار ندارد و بنابراین قیمت‌های عوامل هم منحرف شده‌اند و قیمت‌ها تعادلی نیستند از این رو جهت تصحیح وضع موجود با استفاده از پرداخت یارانه یا با دستکاری مستقیم قیمت عوامل می‌توان این انحرافات را تصحیح کرد و بنابراین این مداخلات توجه‌پذیر خواهد بود. بسیاری از صنایع در کشورهای در حال توسعه به‌رغم حمایت‌های بسیار دولت از آنها، نتوانستند رشد کنند و جهش داشته باشند چون این بخش‌ها از مزیت نسبی آن کشورها تبعیت نکردند و حمایت مستمر و همیشگی دولت برای ادامه حیات آنها ضروری بود. همچنین آنها قدرت رقابت در اقتصاد جهانی را نداشتند. در دهه ۱۹۷۰، بسیاری از کشورهای در حال توسعه وام‌های خارجی خود را جهت تأمین مالی حمایت‌های هزینه‌آور و سرمایه‌گذاری مورد نیاز جهت اجرای مدل صنعتی شدن جایگزینی واردات افزایش دادند (ازکیا، ۱۳۸۹).

دیدگاه‌های ساختارگرایی قدیم یکی از مبانی نظری ساختارگرایی جدید است به‌نحوی که در عین حال که تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند اما ساختارگرایی جدید از جنبه‌هایی بر پایه نظریات ساختارگرایی قدیم، استراتژی توسعه صنعتی خود را ارائه کرده است؛ از جمله آن موارد می‌توان به تفاوت ساختار اقتصادی کشورهای در حال توسعه با ساختار اقتصادی کشورهای صنعتی اشاره کرد. همچنین رشد اقتصادی پایدار با تغییرات ساختاری صورت می‌گیرد و رد این دیدگاه که انباشت عامل تولید به‌طور طبیعی اتفاق می‌افتد. مطابق نظر ساختارگرایی قدیم تفاوت‌های ساختاری نتیجه نارسایی بازار است و قائل به نقش فعال دولت در تسهیل حرکت اقتصاد از سطح پایین‌تر توسعه به سطح بالاتر آن می‌باشند که شاخصه‌های ساختارگرایی جدید نیز برگرفته از این اصول است.

۲-۳. اقتصاد نئوکلاسیک

شکست‌های رویکرد ساختارگرایی قدیم به ظهور رویکرد نئوکلاسیک در زمینه استراتژی توسعه صنعتی کشورهای در حال توسعه منجر می‌شود. براساس دیدگاه اقتصاد

نئوکلاسیک، رکود اقتصادی در کشورهای در حال توسعه نتیجه طراحی ضعیف سیاست‌های اقتصادی و مداخله بیش از حد دولت در اقتصاد است. آنها استدلال می‌کنند به‌منظور به حرکت واداشتن اقتصاد داخلی و ایجاد بازار کارآمد، دولت‌های کشورهای در حال توسعه می‌باید موانع بازار را حذف کرده و دخالت دولت را در اقتصاد محدود کنند. این عمل از طریق خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، توسعه تجارت آزاد، کاهش یا حذف محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خارجی و کاهش یا حذف قوانین دولتی تأثیرگذار بر بازار امکان‌پذیر است. اقتصاد نئوکلاسیک، شکست‌های دخالت دولت را برجسته کرد و موافق ضرورت کارکرد بازارها در تخصیص منابع و ایجاد انگیزه برای توسعه اقتصادی بود و بر مواردی همچون قیمت‌گذاری بر اساس مکانیسم بازار، ایجاد بازار باثبات، تقویت نهادهای لازم جهت کارکرد درست بازارها (نهادهایی همچون حقوق مالکیت، نظارت درست، محیط کسب و کار و ...)، تشکیل سرمایه انسانی (آموزش و سلامت) جهت عرضه نیروی کار ماهر برای به کار گرفتن آنها در تکنولوژی‌ها تأکید داشت.

رویکرد نئوکلاسیک، به کشورهای در حال توسعه را توصیه کرد تا نهادهای ایدئال کشورهای توسعه‌یافته را که مهم‌ترین آنها بازارهای آزاد بود، در کشور خود اجرا و پیاده کنند. بنابراین تمرکز از کپی کردن صنایع کشورهای توسعه‌یافته طبق دیدگاه ساختارگرایی قدیم به تمرکز بر کپی کردن نهادهای ایدئال بازار در کشورهای توسعه‌یافته طبق دیدگاه نئوکلاسیک تغییر یافت (Lin and Wang, 2008).

ساختارگرایی جدید ملهم از اقتصاد نئوکلاسیک به نقش مرکزی بازار در تخصیص منابع تأکید دارد و توصیه می‌کند که دولت نقش تسهیل‌کننده برای بنگاه‌ها را در فرایند ارتقا صنعتی ایفا کند. تفاوت‌های میان این دو چارچوب برخاسته از نگاه متفاوت این دو دیدگاه در خصوص منشأ انعطاف‌ناپذیری‌های ساختاری است که بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه وجود دارد؛ یعنی هر کدام عوامل متفاوتی را برای منعطف نبودن ساختارها در مقابل تغییرات در کشورهای در حال توسعه بیان می‌کنند. همچنین ساختارگرایی جدید همانند نئوکلاسیک‌ها تأکید بر توسعه تجارت دارد و یکی از شاخصه‌های استراتژی توسعه صنعتی خود را توسعه صادرات و انتخاب صنایع پیشروی صادراتی بیان می‌کند. بنابراین دیدگاه‌های

اقتصاد نئو کلاسیک نیز یکی از مبانی نظری ساختارگرایی جدید است و از جنبه‌هایی بر پایه نظریات اقتصاد نئو کلاسیک، استراتژی توسعه صنعتی خود را ارائه کرده است. از جمله آن موارد می‌توان به تأکید بر کارکرد بازارها در تخصیص منابع، تأکید بر توسعه تجارت، توسعه صنایع موافق مزیت نسبی، توجه به رویکرد نئو کلاسیک برای مطالعه موجودی عوامل تولید و پویایی‌های ساختار اقتصادی اشاره کرد. البته این نکته قابل ذکر است که اگر چه نظریه پیشرو - پیرو، ساختارگرایی قدیم و اقتصاد نئو کلاسیک به‌عنوان مبانی نظری استراتژی توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید محسوب می‌شوند اما همان‌طور که در شاخصه‌های استراتژی توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید می‌توان دید برخی اصول و پایه‌های نظری مذکور تعدیل و اصلاح شده‌اند و ساختارگرایی جدید بنا به دیدگاه خود و براساس حقایق تاریخی و مسیر طی شده کشورهای در حال توسعه پیشرو، شاخصه‌های خود را ارائه کرده است.

۳. استراتژی توسعه صنعتی از دیدگاه اقتصاد ساختارگرایی جدید

در این بخش اصول و شاخصه‌هایی که استراتژی توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید بر پایه آنها شکل گرفته، احصاء و مورد بررسی تطبیقی از نظر تاریخی و کشورهای در حال توسعه پیشرو قرار می‌گیرد. سپس چارچوب کاربردی اقتصاد ساختارگرایی جدید که بر پایه اصول و شاخصه‌های مذکور شکل گرفته توضیح داده می‌شود.

۳-۱. شاخصه‌های استراتژی صنعتی ساختارگرایی جدید براساس تجربه

کشورهای پیشرو

این بخش به حقایق اقتصادی کشورهای موفق و ناموفق می‌پردازد و از روند گذشته و تحلیل‌های آن اصول اقتصاد ساختارگرایی جدید را بیان می‌کند که طبق چارچوب GIF اجرایی و کاربردی می‌شود. بنابراین با بیان تاریخچه الگوی پیشرو - دنباله‌رو که اقتصاد ساختارگرایی جدید نیز منشعب از این الگوست اصول این نظریه را استخراج می‌کند.

اولین شاخصه استراتژی صنعتی ساختارگرایی جدید، ارائه روشی در خصوص چگونگی الگو برداری کشورهای پیرو از پیشروست. اقتصاد ساختارگرایی جدید با ارائه

حقایقی از روند گذشته کشورهای موفق، می‌خواهد یکی از استدلال‌ات این نظریه را که همان الگوبرداری از کشورهای با ساختار شبیه و درآمد سرانه نزدیک به هم است را نتیجه بگیرد که البته ساختار نزدیک به هم آنها و نیز فاصله کمی که از نظر نسلی به یکدیگر دارند، نتیجه مهمی است که از این بخش گرفته خواهد شد. بنا به نظریه ساختارگرایی جدید کشورهای در حال توسعه باید کشورهایی را الگو قرار دهند که از نظر سطح درآمد سرانه، و فور نیروی کار و موجودی سرمایه و به‌طور کلی ساختار عوامل تولید به یکدیگر نزدیک باشند. انتخاب نادرست کشور پیشرو موجب عدم موفقیت در رسیدن کشور پیرو به سطح توسعه‌یافتگی کشور پیشرو خواهد شد که این مهم از شواهد تاریخی به‌دست می‌آید. انقلاب صنعتی در بریتانیای کبیر در دهه‌های ۱۷۸۰-۱۷۳۰ آغاز شد اگر چه در آن زمان، بلژیک و هلند از بریتانیا صنعتی‌تر بودند. بنابراین بریتانیا نیز خود در قرن شانزدهم و هفدهم یک متأخر بود و صادرکننده پشم خام به هلند بود. این کشور صنایع هلند را برای رسیدن به توسعه مورد هدف قرار داد (هنگامی که درآمد سرانه‌اش تقریباً ۷۰ درصد هلند بود). ژاپن نیز هنگامی که سطح درآمدش در دهه ۱۸۵۰ فقط یک سوم غرب بود، فرایند دنباله‌روی را آغاز کرد و توانست با سرعت بالا در مدت ۵۰ سال یعنی تا سال ۱۹۰۴، به کشور صنعتی اول در آسیا تبدیل شود. درآمد سرانه ژاپن ۴۰ درصد آلمان بود بنابراین برای ژاپن واقع‌بینانه بوده است که به‌جای بریتانیای کبیر یا ایالات متحده که از نظر توسعه‌یافتگی در آن زمان فاصله زیادی با ژاپن داشتند، آلمان را به‌عنوان هدف و پیشرو خود انتخاب کند. اگر چه بسیاری از کشورها تلاش کردند تا به سطح توسعه‌یافتگی کشورهای پیشرو و مورد هدف خود برسند اما ژاپن به‌دلیل انتخاب درست در کشورهای پیشرو و مورد هدفش، در این مسیر موفق شد و اولین کشور صنعتی آسیای شرقی شد چرا که توانست به‌خوبی از امتیاز عقب‌ماندگی خود بهره‌برد. از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰، ژاپن به‌عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده کالاهای صنعت ساخت جهان ظهور کرد به‌طوری که سهم این کشور از بازار جهانی از ۸ درصد به ۱۲ درصد افزایش یافت. مسیر موفق ژاپن به‌وسیله نسل دوم اقتصادها (هنگ‌کنگ، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان) در دهه ۱۹۷۰ دنبال شد. در دهه ۱۹۸۰ نسل سوم (اندونزی، مالزی، فیلیپین و تایلند (آس آن)) و در دهه ۱۹۹۰ نسل چهارم (چین و ویتنام) ظهور کردند (Lin and Monga, 2011).

جدول ۴. وضعیت کشورهای پیشرو در دوران قبل و بعد از جنگ (سطوح درآمد سرانه کشورهای پیرویی دارای اختلاف فاحش با کشورهای پیشرو خود نبوده است) (درآمد سرانه بر حسب دلار)

کشور	کشورهای اروپا UK را هدف خود قرار داد چراکه شکاف درآمدی بیش از حد کم بود		ژاپن آلمان را هدف خود قرار داد (دوره میجی)		ژاپن ایالات متحده را هدف خود قرار داد (بعد از جنگ جهانی دوم)	
	۱۸۷۰	درصد از UK	۱۸۹۰	۱۹۰۰	۱۹۵۰	۱۹۶۰
فرانسه	۱۸۷۶	۵۹	۲۳۷۶	۲۸۷۶	۵۱۸۶	۷۳۹۸
آلمان	۱۸۳۹	۵۸	۲۴۲۸	۲۹۸۵	۳۸۸۱	۷۷۰۵
انگلستان	۳۱۹۰	۱۰۰	۴۰۰۹	۴۴۹۲	۶۹۳۹	۸۶۴۵
ایالات متحده	۲۴۴۵	۷۷	۳۳۹۲	۴۰۹۱	۹۵۶۱	۱۱۳۲۸
ژاپن	۷۳۷		۱۰۱۲	۱۱۸۰	۱۹۲۱	۳۹۸۶
کشور	کشورهای شرق آسیا (NIEها) شامل کره جنوبی) ژاپن را هدف خود قرار دادند (دهه‌های ۶۰ تا ۸۰)		چین کشورهای NIE شامل کره جنوبی را هدف قرار داد		متأخرین (هند و ویتنام) چین را هدف خود قرار داده‌اند	
	۱۹۶۰	درصد از ژاپن	۱۹۸۰	۱۹۹۰	درصد از کره	۲۰۰۰
انگلستان	۸۶۴۵	۱۰۷۶۷	۱۲۹۳۱	۱۶۴۳۰		۲۰۳۵۳
ایالات متحده	۱۱۳۲۸	۱۵۰۳۰	۱۸۵۷۷	۲۳۲۰۱		۲۸۴۶۷
ژاپن	۳۹۸۶	۹۷۱۴	۱۳۴۲۸	۱۸۷۸۹		۲۰۷۳۸
کره جنوبی	۱۲۲۶	۲۱۶۷	۴۱۱۴	۸۷۰۴	۱۰۰	۱۴۳۷۵
چین	۶۶۲	۷۷۸	۱۰۶۱	۱۸۷۱	۲۳	۳۴۲۱
هند	۷۶۳	۸۶۸	۹۳۸	۱۳۰۹		۱۸۹۲
ویتنام	۷۹۹	۷۳۵	۷۵۷	۱۰۲۵		۱۸۰۹
		۲۰۰۸	درصد از چین			
		۲۳۷۴۲				
		۳۱۱۷۸				
		۲۲۸۱۶				
		۱۹۶۱۴				
		۶۷۲۵				
		۲۹۷۵				
		۲۹۷۰				

Source: Chandra, Lin and Wang, 2012.

در مجموع طبق فرایند پیشرو - پیرویی که در بالا به آن اشاره شد می‌توان نتیجه گرفت اول اینکه مدل پیشرو - پیرو در روند کشورهای موفق دیده می‌شود به طوری که کشورهای پیرو با قدم گذاشتن در مسیر کشورهای پیشرویی که درست انتخاب شده بودند، توانستند به توسعه یافتگی برسند. دوم، کشورهای متأخر دارای امتیاز عقب‌ماندگی^۱ هستند و تحت

شرایط معین، می‌توانند به سرعت به کشور پیشرو خود برسند و حتی از آن پیشی گیرند. سوم، انباشت سرمایه برای موفقیت این مسیر امری ضروری و نه کافی است. ثبات سیاسی، باز بودن تجاری و تحرک نیروی کار در دستیابی کشور به تکنولوژی جدید و توسعه صنایع جدید مهم است. بنابراین باز بودن درهای تجارت را فقط در راستای ورود تکنولوژی جدید و توسعه صنایع جدید مفید می‌داند و نه اینکه هرگونه باز بودن را بپذیرد. چهارم، لازم است دولت نقش تسهیل‌کننده را ایفا کند همان‌طور که دولت‌ها در ژاپن، آلمان و ایالات متحده انجام دادند. پنجم و مهم‌ترین نتیجه این بخش این است که برخی کشورهای اروپایی توانستند نسبتاً سریع به بریتانیا برسند زیرا سطح توسعه‌یافتگی و مرحله توسعه‌یافتگی که در آن قرار داشتند خیلی با بریتانیا فاصله و اختلاف نداشت.

شاخصه دوم، توجه کشورهای پیرو به مزیت نسبی خود است که یکی از اصول مهم تئوری اقتصاد ساختارگرایی جدید می‌باشد. اقتصاد ساختارگرایی جدید مدعی است مسئله موفقیت ژاپن و آسیای شرقی به دلیل تبعیت آنها از مزیت نسبی شان یا همان اتخاذ سیاست‌های پیرو مزیت نسبی^۱ بوده است و دولت‌هایشان نیز نقش تسهیل‌کننده را ایفا کردند. طبق دیدگاه اقتصاد ساختارگرایی جدید، موفقیت ژاپن اولاً به شناسایی درست کشورهای هدف و پیشرو در هر دو دوره قبل و بعد از جنگ مربوط است و ثانیاً به دلیل انتخاب صنایع سازگار با مزیت نسبی خود می‌باشد؛ به طوری که صنعت نساجی در دوره میجی، صنایع ساخت سنگین شامل اتومبیل در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و الکترونیک در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مورد توجه قرار گرفت (Ibid.).

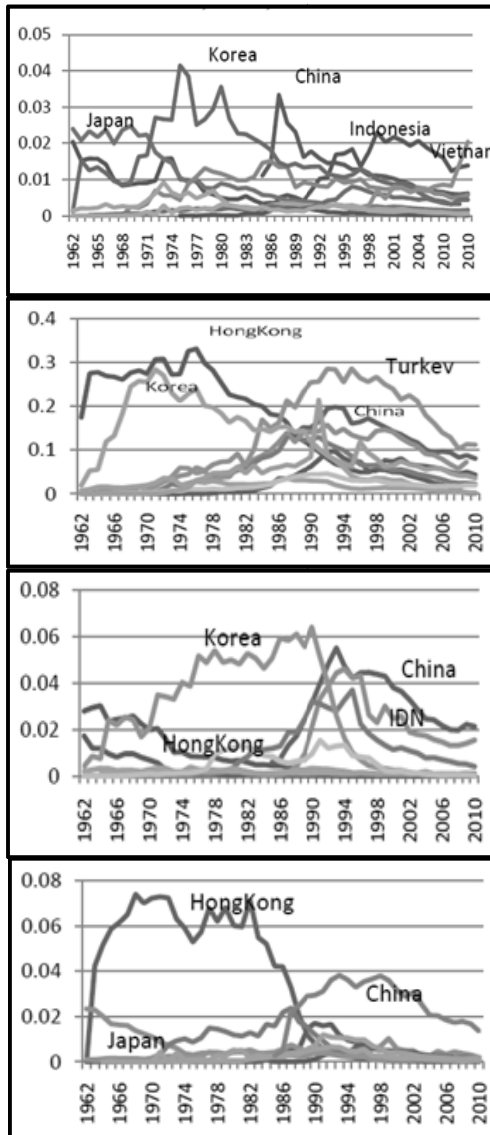
توسعه اقتصادی نیازمند ایجاد تنوع صنایع و ارتقای صنایع موجود به صنایع جدید و سرمایه برتر است. کشورهای در حال توسعه دارای امتیاز عقب‌ماندگی در روند ارتقای صنعتی هستند و همین باعث می‌شود تا طیف وسیعی از صنایع با سطوح مختلف سرمایه‌بری را برای انتخاب داشته باشند. اما آنها باید ابتدا ساختار موجودی خود را ارتقا دهند به طوری که انباشت سرمایه‌شان سریع‌تر از موجودی نیروی کارشان رشد کند. حتی در خصوص ایالات متحده نیز می‌توان توجه به مزیت نسبی را در روند صنعتی

شدن این کشور به خوبی مشاهده کرد. به طور کلی همان طور که نسبت K/L طی زمان افزایش می یابد، ساختار صنعتی و اشتغال نیز تغییر می کند. در این خصوص می توان موارد ذیل را بیان کرد؛ اول اینکه سهم نیروی کار شاغل در کاربرترین بخش ها مانند پارچه با شیب یکنواخت و ثابت کاهش یافته است. دوم، در بخش هایی همچون صنعت کامپیوتر که از نظر نسبت سرمایه - نیروی کار در حد میانه قرار دارد سهم نیروی کار شاغل ابتدا افزایش یافت و سپس کاهش یافته است که نشان دهنده گوژمانند یا همان شکل V برعکس است. سوم، در صنایعی همچون صنعت ساخت هواپیما و اتومبیل که سرمایه بر هستند به دلیل صرفه جویی در نیروی کار ناشی از صرفه های مقیاس، سهم نیروی کار به طور آهسته در حال کاهش است. چهارم، در بخش هایی که تکنولوژی برترین بخش هاست مانند بخش های فیبر نوری و لیزرها، سهم اشتغال، افزایش با شیب یکنواخت و ثابتی را نشان می دهد که هنوز ایالات متحده در این صنایع دارای مزیت نسبی است. در کل نیروی کار بخش های صنعت ساخت در دهه ۱۹۷۰ شروع به پوست انداختن نمود و بخش خدمات اشتغال بیشتری را در این دوره ایجاد کرد. این فرایند در دهه ۱۹۹۰ شتاب گرفت. بنابراین در ایالات متحده به عنوان کشور پیشرو در تغییرات ساختاری می توان مشاهده کرد که چگونه سهم های اشتغال بخش های منتخب صنعتی نسبت به کل اشتغال ایالات متحده به ترتیب نسبت سرمایه به نیروی کار تغییر یافته است به نحوی که از بخش کاربر صنعت پارچه به سمت بخش کار به سرمایه در حد متوسط صنعت کامپیوتر و بخش سرمایه بری بالا صنعت اتومبیل و در نهایت به بخش تکنولوژی بالا صنعت فیبرهای نوری رسیده است (Lin, 2012).

اما آنچه تاکنون کمتر مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته، این است که الگوی پیشرو - پیرو چگونه در سطح زیربخش ها انجام شده است و چگونه یک صنعت از کشوری به کشور دیگر منتقل شده است و به عنوان نمونه چگونه کره تسلط خود در زیربخش های کاربر را به نسل سوم کشورها واگذار کرده است. اقتصاد ساختارگرایی جدید به مزیت نسبی در زیربخش ها می پردازد و اصل مهم استراتژی صنعتی خود را که همان مزیت نسبی است در زیربخش و انتقال آنها در نسل های مختلف مورد توجه قرار می دهد؛ موضوعی که کمتر در مطالعات به آن توجه شده است، چرا که در مطالعات بیشتر به سهم بخش ها یعنی کشاورزی،

صنعت و خدمات و تغییرات آنها توجه دارد اما در اینجا به زیربخش‌ها توجه می‌شود.

نمودار ۱. سهم صنایع از کل صادرات به ترتیب از بالا به پایین، نساجی (صادرات نساجی از کل صادرات کالاهای تجاری؛ پنج نسل در این روند مشاهده می‌گردد) پوشاک (دو نسل)، کفش (سه نسل) و اسباب بازی (دونسل)



Source: Lin, 2012.

جدول ۵. اشتغال در بخش صنعت ساخت (۲۰۰۹-۲۰۱۰)

شخص	برزیل	چین	هند	اندونزی	جمع
شاغلین صنعت ساخت (میلیون نفر)	۱۳/۱	۸۵	۸/۷	۱۲/۵	۱۱۹/۳
جمعیت (میلیون)	۱۹۲	۱۳۲۴	۱۱۴۰	۲۷۷	۲۹۳۴
جریان به بیرون سرمایه گذاری مستقیم خارجی (میلیارد دلار)	۱۱/۵	۶۸	۱۴/۶	۲/۷	۹۶/۸

Source: ILO.org and UNCTAD.org.

شاخصه بعدی استراتژی صنعتی ساختارگرایی جدید، صنعتی شدن صادرات محور است. به طوری که در چارچوب GIF بر پیروی کشورهای در حال توسعه از کشورهای موفق در زمینه صادرات آنها تأکید دارد و صادرات را به عنوان کلید اصلی رشد صنعت و در نتیجه کل اقتصاد معرفی می کند. بنابراین تأکید این نظریه روی قدم گذاشتن در مسیر کشور پیشرو از نظر صنعتی شدن صادرات محور است. عدم موفقیت بسیاری از کشورهای در حال توسعه در رسیدن به مرز توسعه یافتگی به دلیل تقلید نادرست آنها بود. به طوری که آنها پارادایم ساختارگرایانه رایج آن زمان را اتخاذ کردند که همان استراتژی مبتنی بر جایگزینی واردات^۱ برای توسعه صنایع پیشرفته ای بود که در کشورهای صنعتی نیز وجود داشت؛ یعنی سیاست جایگزینی واردات صنایع پیشرفته مدنظر بود چرا که این صنایع در کشورهای صنعتی وجود داشت و این کشورهای در حال توسعه واردکننده آنها بودند و در آن زمان به دنبال توسعه این صنایع و جایگزینی واردات آنها بودند. نمونه های مختلفی از اجرای این سیاست را می توان صنایع سنگینی همچون آهن و فولاد، شیمیایی، ماشین آلات و تجهیزات حمل و نقل در کشورهای مختلفی همچون هند، برزیل، غنا و مصر ذکر کرد. به رغم ابزارهای حمایتی وسیعی همچون تعرفه های بالا، اکثر این دخالت های سیاستی در حمایت و پایدار کردن این صنایع که علیه مزیت نسبی آن کشورها بودند شکست خوردند و نتوانستند این صنایع را پایدار و حفظ کنند (Lin and Monga, 2010).

در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دولت های آمریکای لاتین، آفریقا و آسیای جنوبی

استراتژی توسعه مبتنی بر جایگزینی واردات را اجرا کردند که این استراتژی‌ها ترکیبی از اقدامات اجرایی مختلف و ایجاد موانع تجاری بود که هدف آن تمرکز بر شناسایی بخش‌های اولویت‌دار و کمک به بنگاه‌های بزرگ دولتی جهت تولید محصولات سرمایه‌بر بود. منظور از بخش‌های اولویت‌دار همان صنایع سنگین و سرمایه‌بر بوده است. آنها همچنین اقدامات اجرایی برای بنگاه‌های بخش‌های اولویت‌دار انجام دادند؛ اقداماتی همچون دادن بازار انحصاری به آنها، کاهش نرخ‌های بهره، ارزشگذاری بیش از حد پول داخلی و کنترل قیمت‌ها برای مواد اولیه جهت کاهش هزینه‌های سرمایه‌گذاری و تولیدی آنهاست. چنین مداخله‌هایی باعث شد تا کسری‌های گسترده در اعتبارات مالی و ذخایر ارزی ایجاد شود؛ چون اقدامات مذکور بار مالی برای دولت داشت و باعث کسری اعتبار می‌شد. برای انجام این سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها باید مکانیسم بازار را کنار می‌گذارند و منابع را مستقیماً از طریق کانال‌های اجرایی تخصیص می‌دادند که این کانال‌ها شامل جیره‌بندی اعتبارات و مجوزهای سرمایه‌گذاری و ورود مستقیم دولت در صنعت مورد نظر است (Lin and Li, 2009).

اما دولت کره جنوبی، صنایع پیرو مزیت نسبی را از طریق استراتژی توسعه صادرات^۱ پرورش و توسعه داد. بنابراین برای حمایت از آنها به نرخ‌های حمایتی کمتری نسبت به دولت‌هایی که به دنبال پرورش و توسعه صنایع مقابل مزیت نسبی^۲ بودند، نیاز داشت. بنابراین پایین‌تر بودن نرخ‌های حمایتی در کره به این موضوع مرتبط می‌شود که این صنایع پیرو مزیت نسبی بودند پس با حمایت کمتر هم سرپا ننگه داشته می‌شدند و توسعه می‌یافتند اما در کشورهای دیگر تحقیق، چون صنایع حمایتی مقابل مزیت نسبی بودند باید با نرخ‌های بسیار بالاتر آنها را سرپا ننگه داشت. البته کشورهای موفق آسیای شرقی نیز از صنعتی شدن به وسیله جایگزینی واردات کمک گرفتند اما از صنایعی در این مسیر حمایت کردند که دارای مزیت نسبی پنهان کشور خود بودند.

1. Export Promotion (EP)

2. Comparative-Advantage-Defying (CAD)

جدول ۶. استراتژی تجاری اتخاذ شده توسط کشورها و نرخ مؤثر حمایت^۱ صنعت ساخت^۲

کشور	دوره	استراتژی	متوسط ERP	دامنه ERP	کشور	دوره	استراتژی	متوسط ERP	دامنه ERP
برزیل	۱۹۵۸	IS	۱۰۶	۱۷-۵۰۲	پاکستان	۱۹۶۳-۶۴	IS	۳۵۶	۶-۵۹۵
	۱۹۶۳	IS	۱۸۴	۶۰-۶۸۷		۱۹۷۰-۷۱	IS	۲۰۰	۳۶-۵۹۵
	۱۹۶۷	MIS	۶۳	۴-۲۵۲	کره جنوبی	۱۹۶۸	EP	-۱	-۱۵-۸۲
شیلی	۱۹۶۷	IS	۱۷۵	-۲۳-۱۱۴۰	تایلند	۱۹۷۳	MIS	۲۷	-۴۳-۲۳۶
کلمبیا	۱۹۶۹	MIS	۱۹	-۸-۱۴۰	تونس	۱۹۷۲	IS	۲۵۰	۱-۷۳۷
اندونزی	۱۹۷۱	MIS	۳۳	-۱۹-۵۴۰۰	اروگوئه	۱۹۶۵	IS	۳۸۴	۱۷-۱۰۱۴
ساحل عاج	۱۹۷۳	EP	۴۱	-۲۵-۲۷۸					

Source: Krueger, 1995.

در نمونه ده تایی از کشورها به جز ساحل عاج و کره جنوبی، بقیه استراتژی جایگزینی واردات را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دنبال کرده‌اند. متوسط نرخ مؤثر حمایت بر کالاهای صنعت ساخت از ۳۵۶ درصد در پاکستان تا ۳۸۴ درصد در اروگوئه متغیر بوده است. برعکس در دوره مشابه کره جنوبی استراتژی ارتقای صادرات را دنبال کرده است. اکثر تعرفه‌هایی که بر صنعت ساخت وضع می‌شود در اکثر کشورها منجر به اضافه شدن ۱۰۰ درصد به نرخ مؤثر حمایت شده است؛ یعنی تعرفه‌هایی که بر واردات کالاهای صنعت ساخت وضع می‌شود در اکثر کشورها باعث می‌شود نرخ مؤثر حمایت در آن کشور ۱۰۰ درصد و بیشتر به آن نرخ اضافه شود. مورد کره جنوبی، ژاپن و دیگر بره‌های آسیای شرقی این نکته را مطرح می‌کند که دولت‌های کشورهای در حال توسعه دو گزینه و انتخاب برای شتاب بخشیدن به روند صنعتی شدن بعد از جنگ جهانی دوم داشتند. آنها می‌توانستند استراتژی جایگزینی واردات برای پرورش صنایع مقابل مزیت نسبی یا استراتژی توسعه صادرات را برای پروراندن صنایع پیرو مزیت نسبی اتخاذ کنند. همان‌طور که بیان شد صنعتی شدن با صنایع مقابل مزیت نسبی از طریق استراتژی‌های جایگزینی واردات نه فقط

1. Effective Rate of Protection (ERP)

2. Ep:Export Promotion; IS:Import Substitution; MIS: Moderate Import Substitution

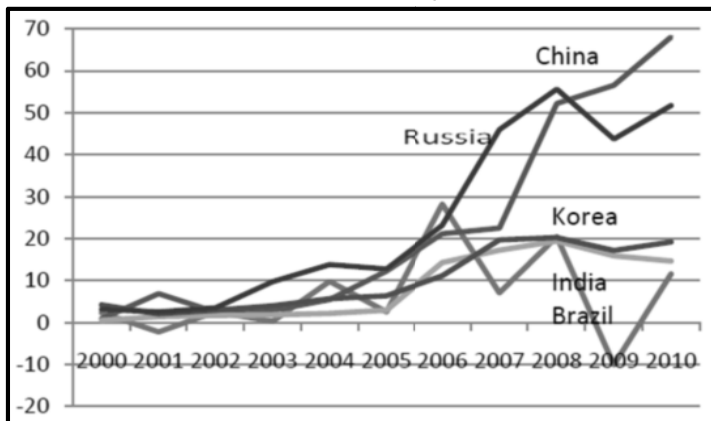
با شکست مواجه شد بلکه توجه دولت و منابع دولتی را نیز از صنعتی شدن صادرات محور با استفاده از صنایع پیرو مزیت نسبی منحرف کرد.

همچنین این استراتژی صنعتی شدن همراه با ارتقای ساختار صنعتی نیز بوده است. در حقیقت کشورهای آفریقایی صادرکننده کالاهای اولیه یا صادرات محصولات با تکنولوژی پایین باقی مانده‌اند درحالی که اقتصادهای آسیایی به‌طور گسترده‌ای در حرکت و تغییر بخش‌های صادراتی خود به سمت کالاهایی با تکنولوژی بالا و ارزش افزوده بالاتر موفق بوده‌اند. بنابراین ایستایی در ترکیب صادرات کشورهای آفریقایی مشاهده می‌شود برخلاف روند رو به رشدی که در کشورهای آسیای شرقی به‌خوبی می‌توان دید. طبق آمار سهم کشورهای جنوب صحرای آفریقا در دنیا در تولید صنعت ساخت و صادرات محصولات صنعت ساخت طی سه دهه گذشته از ۰/۴ و ۰/۳ در سال ۱۹۸۰ به ۰/۳ و ۰/۲ در سال ۲۰۰۸ کاهش یافته است (Amoako, 2011).

شاخصه بعدی استراتژی صنعتی ساختارگرایی جدید، توجه به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ارتقای صنعتی کشور پیروست. به‌طوری که یکی از مراحل چارچوب GIF این است که صنایعی که در کشورهای مقایسه‌کننده (کشورهای پیشرو) باعث رشد صادرات آن کشورها بوده‌اند اما در کشور پیرو وجود ندارند، از طریق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱ در کشور پیرو ایجاد و توسعه یابند. از طرفی هم طبق حقایق موجود، یکی از راه‌های ارتقا و بهبود موجودی عوامل تولید (افزایش نسبت سرمایه به نیروی کار) از طریق همین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است که چین از این طریق توانسته به ارتقای صنعتی دست یابد. بنابراین یکی از مزایای جریان به داخل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی این است که به ارتقای صنعتی کمک می‌کند. بعضی معتقدند سرمایه‌گذاران خارجی به‌سرعت مزیت نسبی کشور را شناسایی می‌کنند و به‌عنوان پویاترین عوامل در جهت توسعه و ارتقای صنعتی کشور عمل می‌کنند؛ چون به‌خوبی وضعیت را می‌سنجند و وارد بخشی می‌شوند که آن کشور دارای مزیت نسبی بوده و قدرت رقابت بالایی دارد.

کمبود مهارت‌های کارآفرینی محلی و کمبود سرمایه‌گذاری، دو محدودیت اول کشورهای پیرو و در حال توسعه برای داشتن بخش صنعت ساخت رقابتی هست. دسترسی به جریان به بیرون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱ می‌تواند در غلبه این کشورها بر این محدودیت‌ها کمک نماید و با به دست آوردن مشاغل کاربر کشورهای اژده‌های پیشرو، در تولید جهانی این گونه محصولات مشارکت نمایند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به بیرون از کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای در حال گذار به ۳۸۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسید که در رأس آنها چین قرار دارد و برزیل، روسیه، هند و کره دیگر منابع کلیدی تأمین‌کننده جریان به بیرون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بوده‌اند.

نمودار ۲. روند جریان به بیرون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کشورهای چین، برزیل، روسیه، هند و کره جنوبی دوره ۲۰۰۰-۲۰۱۰ (میلیارد دلار)



Source: UNCTAD.org

۶۰ درصد از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به بیرون از کشورهای در حال توسعه به دیگر کشورهای در حال توسعه وارد شده و در آنها سرمایه‌گذاری شده است. همین روند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به بیرون می‌تواند درها را برای جابه‌جایی صنایع مختلف از چین، برزیل، روسیه، هند و کره جنوبی به کشورهای پیرو و در حال توسعه باز کند. در سال

۲۰۱۰، تعداد شغل‌های ایجاد شده و میزان سرمایه‌گذاری انجام شده‌ای که بنگاه‌های چینی در خارج از چین داشته‌اند به ترتیب ۱۰ و ۲/۵ درصد افزایش داشته است. چین رتبه هشتم را در دنیا در ایجاد شغل در خارج از کشور خود دارد (FDI Intelligence, 2011).

بین سال‌های ۲۰۰۵-۱۹۹۳ حدود ۸۰-۷۰ درصد از جریان ورودی FDI به چین بر صنعت ساخت متمرکز بوده است که این امر به افزایش سرمایه در چین کمک کرده است به طوری که نسبت سرمایه به نیروی کار این کشور از ۰/۴ در سال ۱۹۸۵ به نزدیک ۴ در بخش صنعت ساخت رسیده است. همچنین سهم بنگاه‌های سرمایه‌گذار خارجی حدود ۲۰ درصد در آمد مالیاتی، ۵۵ درصد از واردات و صادرات و بیش از ۸۰ درصد از صادرات محصولات فناوری پیشرفته در چین بوده است. همچنین صنعت ساخت ۲۶ درصد از کل پروژه‌های جهانی، ۴۸ درصد از سرمایه‌گذاری جهانی و ۵۵ درصد از شغل‌های ایجاد شده جهانی را شامل می‌شود. شرکت‌های هندی، کره جنوبی، ژاپنی و چینی در میان سرمایه‌گذاران با بالاترین رشد سرمایه‌گذاری در خارج از کشورشان در سال ۲۰۱۰ قرار دارند؛ یعنی شرکت‌های این کشورها یکی از بیشترین رشد را در سرمایه‌گذاری در خارج از کشورشان داشته‌اند. هند در حال حاضر ۴۰ درصد از جریان به بیرون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی خود را در صنعت ساخت در خارج از کشور سرمایه‌گذاری می‌کند (MOFCOM, 2010).

بنابراین به‌طور آشکار فرصت‌هایی عظیم پیش روی اقتصادهای کاربر کشورهای پیرو و در حال توسعه است که اکنون عمدتاً در حال صادرات مواد خام و معدنی هستند. این فرصت‌ها فراهم شده تا آنها به سرعت به اجرای استراتژی‌های معتبر توسعه اقتصادی پردازند که با مزیت نسبی آنها سازگار است. اما میزان بهره‌مندی واقعی کشورها و مناطق از این فرصت به محیط درست سیاستی و ظرفیت‌های نهادی و اجرایی بستگی بسیار زیادی دارد.

شاخصه بعدی تلفیق دولت و بازار در ارائه استراتژی توسعه صنعتی از دیدگاه ساختارگرایی جدید است. اقتصاد ساختارگرایی جدید، به دنبال تغییرات ساختاری با تأکید بر نقش بازار و دولت در فرایند توسعه اقتصادی است. ابتدا عدم موفقیت ساختارگرایی قدیم به دلیل بسیاری از مداخلات دولت و سپس نئوکلاسیک‌ها در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ که

شکست‌های مداخلات دولت را در اقتصاد برجسته کرد و بر کارکرد بازارها در تخصیص منابع تأکید نمود اما این طیف نیز به دلیل بی‌توجهی به تفاوت نهادها میان کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته نتوانستند موفق باشند و از این رو ساختارگرایی جدید توجه به هر دو مقوله دارد.

اقتصاد ساختارگرایی جدید معتقد است که بازار باید سازوکار اساسی برای تخصیص منابع باشد، اما دولت باید نقش فعالی در هماهنگی سرمایه‌گذاری‌ها برای ارتقای صنعتی و ایجاد تنوع تولیدی و همچنین جبران اثرات جانبی ایجاد شده توسط اولین اقدام‌کنندگان در فرایند رشد پویا، ایفا کند. ساختارگرایی جدید، نقش دولت در ایجاد تنوع صنعتی و ارتقا آن، تدارک اطلاعات در مورد صنایع جدید، هماهنگی سرمایه‌گذاری‌های مرتبط میان بنگاه‌های مختلف در همان صنایع، جبران اثرات جانبی اطلاعات برای بنگاه‌های پیشگام و پرورش صنایع جدید از طریق کمک تشویق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌داند. دولت همچنین نقش رهبری در بهبود زیرساخت‌های سخت و نرم، به منظور کاهش هزینه معاملات هر بنگاه و تسهیل فرایند توسعه صنعتی اقتصاد را ایفا می‌کند. اقتصاد ساختارگرایی جدید نتیجه می‌گیرد که نقش دولت در ایجاد تنوع و ارتقا صنعتی باید به این موارد محدود شود؛ تهیه و فراهم آوردن اطلاعات در خصوص صنایع جدید؛ ایجاد هماهنگی در سرمایه‌گذاری‌های مرتبط میان بنگاه‌های مختلف در صنایع یکسان و مشابه؛ جبران اثرات خارجی اطلاعاتی برای بنگاه‌های پیشرو؛ پروراندن و گسترش صنایع جدید از طریق رشد و تشویق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛ ایفای نقش رهبری و هدایت در بهبود و ارتقای زیرساخت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری با هدف کاهش هزینه‌های مبادلاتی بنگاه‌های مستقل و همچنین با هدف تسهیل در فرایند توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید نقش مثبت دخالت دولت را تأیید می‌کند. از این رو در شرایطی که شکست‌های مهم بازار در مواردی همچون عرضه دانش تکنولوژیکی جدید وجود دارد دولت می‌تواند در بهبود ارتقا صنعتی نقش ایفا کند. ساختارگرایی جدید همچنین به درستی در مورد امکان شکست دولت هشدار می‌دهد و همچنین نمونه‌هایی از رشد سریع کشورها را بیان می‌کند که دولت‌هایشان به‌طور مؤثری هدایت و راهبری را برعهده داشته‌اند. ارتقای صنعتی برای

توسعه اقتصادی لازم است و این ارتقا صرفاً از طریق نیروهای بازار اتفاق نخواهد افتاد و مداخله دولت لازم است. همچنین دولت نباید اقتصاد را به سرعت از ساختار کنونی خود دور کند. البته اینها در سطوح کلی بحث است لیکن در موارد جزئی تر اختلافاتی بین دیدگاه چانگ و لین وجود دارد (Lin, 2012).

شاخصه دیگر استراتژی صنعتی این نظریه، منظور کردن فرایندی مستمر و رویکرد تدریج گرای در مسیر توسعه است که این خود باعث پویایی می شود. از نظر ساختارگرایی جدید، توسعه اقتصادی فرایند تغییرات مستمر ساختاری است که این تغییرات مستمر نه تنها شامل ارتقای تکنولوژیکی و صنعتی و تنوع اقتصادی است بلکه شامل تغییرات در ساختار اشتغال (همراه با جابه جایی نیروی کار به بخش هایی با بهره وری بالا) و تغییرات در زیرساخت های سخت افزاری و نرم افزاری است. حتی در تحلیل زیربخش ها نیز روندهای مستمر را مورد توجه قرار می دهد. مدل های اخیر رشد، توجه خود را به انواع تغییرات ساختاری گوناگون معطوف می دارند. اکثر آنها عمدتاً به کنکاش و بررسی تغییرات روند بلندمدت در ترکیب سهم بخش های کشاورزی، صنعت و خدمات می پردازند بدون آنکه بررسی در خصوص پویایی های درون هر بخش مانند بررسی چگونگی ارتقای مستمر صنایع ساخت داشته باشند. همچنین وضعیت سهم اشتغال کاربرترین صنایع به طور مستمر مورد بررسی قرار می دهد. در همین راستا در چارچوب کاربردی نیز در نظر گرفتن رشد بلندمدت برای صنایع منتخب کمک می کند تا بخش هایی شناسایی شود که به طور مستمر به عنوان موتور محرکه صادرات کشورهای پیشرو بوده اند. به نظر چانگ ساختارگرایی جدید اهمیت ارتقا صنعتی در رشد و توسعه اقتصادی را تأیید می کند و این نکته ای است که اغلب جریانات امروز توسعه فاقد آن هستند (Ibid.).

۳-۲. چارچوب GIF (چارچوب کاربردی استراتژی توسعه صنعتی ساختارگرایی جدید)

چارچوب GIF بر پایه دو رکن که هر استراتژی مؤثر برای ارتقای تکنولوژیکی و صنعتی لازم دارد یعنی شناسایی و تسهیل، ارائه شده است. به بیان دیگر هم به شناسایی بخش های

پیشرو و هم به رفع محدودیت‌ها و تسهیل زمینه‌های رشد آن بخش‌ها توجه شده است. این چارچوب در اصل کاربرد تئوری ساختارگرایی جدید است که در شش گام ارائه می‌شود. لازم به یادآوری است چارچوب کاربردی ساختارگرایی جدید برای توسعه صنعتی کشورهای پیشرو بر پایه اصول و شاخصه‌های این نظریه بنا شده است. به بیان دیگر در همه مراحل این چارچوب مانند چگونگی انتخاب کشور پیشرو و انتخاب صنایع منتخب، از حقایق تاریخی و استدلالات تاریخی نظریه ساختارگرایی جدید استفاده شده است.

گام اول انتخاب کشورهای پیشرو و شناسایی صنایع پیشران صادراتی آنهاست که دارای مراحل مختلفی است. گام اول، مهم‌ترین گام چارچوب GIF است که هدف از این گام، تعیین بخش‌های دارای مزیت نسبی پنهان کشور هدف است. اولین مرحله شناخت کلی از ساختار اقتصادی از نگاه ساختارگرایی جدید می‌باشد. بررسی روند رشد کشور، مقایسه رشد کشور با کشورهای منطقه، تحلیل منشاء رشد، بررسی سهم بخش‌ها در تولید ناخالص داخلی و رشد آنها، بررسی تغییرات اشتغال و درآمد کشور نسبت به روند رشد، بررسی وضعیت نیروی کار و نرخ مشارکت و نرخ بیکاری واقعی، بررسی سهم بخش‌ها در اشتغال و پویایی‌های آن، تحلیل ارتباط میان رشد و تغییرات و تحولات اشتغال، بررسی ساختار صادرات و واردات، نسبت سرمایه به نیروی کار و سهم بخش صنعت ساخت از جمله روندهایی است که جهت شناخت کشور هدف مورد بررسی قرار می‌گیرد تا با این شناخت بهتر بتوان کشورهای پیشرویی را انتخاب کرد که متناسب با ساختار کشور هدف هستند. مرحله دوم تعیین کشورهای پیشرو (مقایسه‌کننده) با توجه به معیارهای نظریه ساختارگرایی جدید است.

مرور سریع از تجربیات مختلف نشان می‌دهد که کشورها برای رسیدن به کشورهای پیشرفته‌تر، صنایع به بلوغ رسیده در کشورهایی را مورد هدف قرار داده‌اند که آن کشورها دارای درآمد سرانه به‌طور میانگین ۱۰۰ درصد بالاتر از خودشان بوده‌اند (براساس برابری قدرت خرید). هنگامی که آلمان، فرانسه و ایالات متحده در قرن نوزدهم سیاست‌های صنعتی برای کمک به صنایع فولاد، ساخت ماشین‌آلات، کشتی‌سازی و نساجی خود اتخاذ کردند تا به بریتانیا برسند، درآمد سرانه آنها حدود ۶۰ تا ۷۵ درصد بریتانیا بود. این اصل

که در اینجا از آن صحبت شد مهم‌ترین رمز برای موفقیت استراتژی‌ها برای رسیدن به کشورهای پیشرفته‌تر است. از سراسر تاریخ بشریت نمایان می‌شود که کشورهای پیشرو همیشه (که اغلب ناخواسته بوده است) نقش قطب‌نمای اقتصادی را برای کشورهای متأخر بازی کرده‌اند. بریتانیا از هلند تقلید کرد. ایالات متحده، آلمان، فرانسه و ژاپن از بریتانیا تقلید کردند. از ژاپن به ترتیب کره، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تقلید شد. چین در دهه ۱۹۸۰ از کره، تایوان، هنگ‌کنگ تقلید کرد. این معنای هنر با تقلید شروع می‌شود و با نوآوری به پایان می‌رسد. مشابه همین گفته را می‌توان در خصوص ارتقای تکنولوژیکی و صنعتی بیان کرد؛ یعنی فرایند ارتقای تکنولوژیکی و صنعتی برای کشورهای درآمد پایین ابتدا با تقلید از کشورهای درآمد بالاتر آغاز می‌شود و بعد از آنکه به درآمد بالا رسیدند این فرایند با نوآوری ادامه می‌یابد. بنابراین کشورها برای رسیدن به کشورهای پیشرفته‌تر، کشورهایی را مورد هدف قرار داده‌اند که از نظر نسلی فاصله زیادی با کشور هدف نداشته باشند (Ibid.).

مرحله سوم گام اول این است که کالاها و خدمات قابل تجارت که حدود ۲۰ سال دارای رشد پویا در کشورهایی با رشد بالا و دارای ساختار موجودی شبیه کشور هدف هستند، شناسایی شوند و این کشورها باید دارای نرخ رشد بالای ۶ درصد داشته باشند. همچنین سرانه تولید ناخالص داخلی حدود ۱۰۰ تا ۳۰۰ درصد سرانه تولید ناخالص داخلی آن کشور را داشته باشند.

بنابراین چارچوب GIF با استفاده از مفاهیم مزیت نسبی و مزیت عقب‌ماندگی، روشی را برای شناسایی مزیت نسبی پنهان^۱ کشور هدف پیشنهاد می‌کند که با استفاده از این روش بتوان صنایع و خدمات قابل تجارت و به بلوغ رسیده دارای رشد را در کشورهایی که

۱. طبق دیدگاه ساختارگرایی جدید مزیت نسبی پنهان در انتخاب بنگاه‌های پیشران و موتور محرکه صادرات کشورهای موفق است؛ یعنی صنایعی که دارای مزیت نسبی پنهان در آن کشور هستند، موجب رشد در دیگر کشورهای موفق شده‌اند. طبق این تئوری می‌توان با استفاده از چارچوب کاربردی صنایع و خدمات قابل تجارت به بلوغ رسیده و دارای رشد را در کشورهایی که رشد سریع در دهه‌های اخیر داشته‌اند را جستجو و شناسایی کرد و لیستی از صنایع ساخت را کشف کرد که دارای مزیت نسبی پنهان در آن کشور هدف است.

دارای رشد سریع‌تر در دهه‌های اخیر بوده‌اند را جستجو و شناسایی کرد. منطق این طرح پیشنهادی و روش این است که یک کشور در حال توسعه با وفور نیروی کار و کمبود منابع، می‌تواند لیستی از صنایع ساخت را کشف کرد که دارای مزیت نسبی پنهان در آن کشور هستند. تهیه این لیست با آنالیز کردن صنایع قابل تجارت در کشورهایی با درآمد بالاتر و رشد سریع‌تر صورت می‌گیرد. بنابراین همان‌طور که توضیح داده شد، وقتی کشوری طی دوره طولانی دارای نرخ رشد بالاست، انباشت سرمایه در آن کشور صورت می‌گیرد و نرخ دستمزد افزایش می‌یابد و بنابراین آن کشور مزیت نسبی خود در صنایعی که قبلاً دارای مزیت نسبی در آنها بوده از دست می‌دهد. درحالی‌که این صنایع به مرور زمان در این کشور افول می‌کنند، در همین حال این صنایع تبدیل به صنایع دارای مزیت نسبی پنهان در کشورهایی با ساختار موجودی مشابه آن کشور اما با دستمزد پایین‌تر از آن کشور می‌شوند. از این رو این صنایع به مرور دارای مزیت نسبی پنهان در کشورهایی می‌شوند که ساختار موجودی مشابه آن کشور را دارند اما در عین حال سطح دستمزد در این کشورها پایین‌تر از آن کشور است و همین موجب ایجاد مزیت نسبی این صنایع در این گونه کشورها می‌شود.

همچنین از آنجا که استراتژی صنعتی اصلی این نظریه مبتنی بر توسعه صادرات است در مرحله سوم باید موتور محرکه صادرات کشورهای پیشرو و مقایسه‌کننده را به دست آورد. این بخش‌ها به عنوان بخش‌های دارای مزیت نسبی پنهان کشور هدف معرفی می‌شوند. هدف از انتخاب این بخش‌ها در کشورهای مقایسه‌کننده (پیشرو) آن است تا موتورهای محرک صادرات آنها تشخیص داده شوند و از این رو بخش‌هایی باید مدنظر قرار گیرند که دارای رشد بالا در این روند بوده و همچنین سهم چشمگیری در کل صادرات کشور مقایسه‌کننده داشته باشد. همچنین باید سطح تکنولوژی کالای مورد نظر نیز با ساختار موجودی عوامل تولید کشور هدف سازگاری داشته باشد. به‌طور کلی این گام اجازه می‌دهد که کشور هدف بتواند صنایعی را شناسایی کند که برای کشورش جدیدند یا توجه کافی به آنها نشده اما در عین حال فرصت‌های تجاری خوبی را برای این کشور فراهم خواهند کرد چرا که این بخش‌ها موتور محرک صادرات کشورهای مقایسه‌کننده بوده‌اند.

گام دوم جذب سرمایه‌گذاران خارجی است که مکمل گام اول است. برخی از صنایعی که در لیست گام اول قرار دارند ممکن است برای بنگاه‌های داخلی، ناشناخته و بنابراین کاملاً جدید باشند. در صنایعی که هیچ بنگاه داخلی در آن حضور ندارد، سیاستگذاران باید جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از کشورهایی که برنامه‌های سازمان‌یافته یا کپی‌برداری شده در زمینه پرورش بنگاه‌های جدید دارند را هدف قرار دهند. یعنی به جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از کشورهایی پردازند که آن کشورها برنامه‌های کپی‌برداری شده یا منسجم در خصوص پرورش بنگاه‌های جدید دارند. با این کار وقتی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی توسط آن کشورها در کشور مورد نظر انجام شود، آنها برنامه‌های عملیاتی جهت پرورش بنگاه‌های جدید را در کشور مورد نظر پیاده می‌کنند. اگرچه این کار (یعنی جذب سرمایه‌گذاران خارجی برای بخش‌های نو و جدید)، امری ساده نیست اما مزایای متعددی در انجام آن است. البته نبود اطلاعات در مورد امکان‌سنجی صنعت جدید باعث می‌شود بنگاه‌های خارجی و داخلی تمایلی به تحمل ریسک سرمایه‌گذاری در یک صنعت ناشناخته را نداشته باشند. برای جبران ریسک احتمال شکست این سرمایه‌گذاری، دولت‌های کشورهای در حال توسعه می‌توانند اقدامات ویژه‌ای در خصوص تشویق بنگاه‌های کشورهای با درآمد بالاتر (که در مرحله اول این کشورها شناسایی شدند) برای سرمایه‌گذاری در این صنایع جدید و ناشناخته اتخاذ کنند.

البته موضوع جدید بودن و ناشناخته بودن، نسبی است و ممکن است تمامی بخش‌های پیشران در کشور هدف وجود داشته باشد از این رو به پیشنهاد این تحقیق برای بهره‌مندی از مزایای سرمایه‌گذاری خارجی در جهت تسریع در فرایند ارتقای صنعتی، اگر در بخش‌های پیشران گام اول بخش جدیدی وجود نداشت، اما بخش‌هایی وجود داشتند که سرمایه‌بری بالایی دارند و کشور برای ارتقای ساختار صنعتی خود در مراحل بعد توسعه یافتگی نیاز به توسعه آنها دارد و از طرفی کشور هدف با کمبود سرمایه مواجه است بنابراین می‌تواند جهت توسعه آن بخش‌ها از سرمایه‌گذاری خارجی استفاده کند.

گام سوم شناسایی کالاهای وارداتی کاربر با تکنولوژی پایین و متوسط است. هدف آن است که کالاهایی که در داخل امکان تولید دارند و سهم بالایی از واردات کشور را

در برمی گیرند را به دست آوریم تا بهتر بتوان ساختار واردات کشور را تغییر داد. طبق نظریه ساختارگرایی جدید، سیاست جایگزین وارداتی مورد قبول است که با مزیت نسبی کشور سازگاری داشته باشد. به این معنا که در کشوری با وفور نیروی کار، اگر کالای وارداتی وجود دارد که کاربر است و همچنین سهم بالایی در واردات کشور دارد را نیز باید در لیست حمایت‌ها قرار داد تا بتوان زمینه تولید آنها را فراهم کرد یا در صورت اینکه در داخل هم تولید می‌شود، زیرساخت‌ها و تسهیلات شامل حال آنها نیز شود.

گام چهارم رفع محدودیت‌های دست‌وپاگیر است. دولت بایستی موانع رشد صنایعی که در گام اول قرار دارند را از نظر زیرساخت سخت و نرم از میان بردارد. بنابراین پس از شناسایی بخش‌های پیشران، دولت اکنون باید به حمایت آنها پردازد. سؤال این است که چرا این‌گونه باید دولت بخش به بخش و صنعت به صنعت به شناسایی موانع مذکور پردازد؟ زیرا علاوه بر نهاده‌های مشترک همچون منابع مالی، زمین و تسهیلات و خدمات که برای تمام صنایع لازم است، برخی صنایع دارای نهاده‌های خاص همچون مواد اولیه خام محلی، دانش مورد نیاز خاص آن صنعت، نهاده‌های واسطه‌ای، مهارت‌های نیروی کار خاص آن صنعت و از این قبیل می‌باشند و به آنها نیاز دارند و حمایت‌های دولتی در این مسیر لازم و ضروری است. بنابراین بعد از مرحله شناسایی بخش‌ها، گام شناسایی محدودیت‌های دست‌وپاگیر بخش‌هاست که با استفاده از متدهای مختلفی همچون تحلیل زنجیره ارزش یا چارچوب آسیب‌شناسی رشد صورت می‌گیرد. این گام عهده‌دار فراهم کردن برنامه اولویت‌بندی شده است که دولت و بخش خصوصی برای رفع محدودیت‌های کلیدی در آن بخش‌های شناسایی شده، انجام می‌دهند. در این مرحله شناسایی پتانسیل‌ها، موانع رشد بخش‌های پیشران و همچنین راهکارهای حمایتی دولت ارائه می‌شود تا این بخش‌ها همچنان که در کشورهای پیشرو منتخب، موتور حرکتی توسعه صادرات آن کشور بوده‌اند، در کشور هدف نیز بتوانند همین نقش را ایفا کنند. دولت درخصوص این‌گونه صنایع به شناسایی موانع ارتقای کیفیت محصولات آنها، موانع افزایش مقیاس آنها و شناسایی موانع محدودکننده ورود دیگر بنگاه‌ها به این بخش‌ها برای تشکیل خوشه‌های صنعتی می‌پردازد (Monga, 2011).

گام پنجم تعیین بخش‌های داخلی موفق و خودیابی‌های داخلی است که هدف تعیین بخش‌های دارای مزیت نسبی آشکار کشور مورد نظر است. علاوه بر صنایعی که در گام اول شناسایی شدند، هر کشوری ممکن است موجودی‌ها و مزیت‌های نسبی منحصر به فردی داشته باشد که کشور مقایسه‌کننده آنها را نداشته باشد. بنابراین این گام شناسایی بخش‌های موفق داخلی است و از آنجا که استراتژی اصلی ساختارگرایی جدید توسعه صادرات است، شامل بخش‌هایی می‌شود که در لیست گام اول قرار ندارند اما توانسته‌اند در صادرات کشور هدف موفق باشند. به بیان دیگر گام اول مزیت نسبی پنهان کشور هدف و گام پنجم مزیت نسبی آشکار کشور هدف را شناسایی می‌کند. دولت‌های کشورهای در حال توسعه باید توجه بسیاری به خودیابی‌های موفق بنگاه‌های اقتصادی خصوصی مبذول دارند و حمایت خود را جهت افزایش مقیاس این گونه صنایع فراهم آورند. نمونه این صنایع موفق، صنعت خدمات اطلاعات هند است که طی بیست سال از رشد سالانه بیش از ۳۰ درصد برخوردار بوده است. موفقیت اکوادور در صادرات شاخه‌های گل در دهه ۱۹۸۰ نیز نمونه خوب دیگری است. دولت اندونزی نیز استراتژی مشابه موفق در خصوص احیای صنعت سودآور اما غیر رقابتی کاغذ این کشور اتخاذ کرد.

گام ششم توجه به نواحی ویژه صنعتی به دلیل کمبود زیرساخت‌ها در اقتصادهای در حال توسعه است. یک سؤال بزرگ در توسعه اقتصادی این است که چگونه می‌توان بر کمبود زیرساخت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری به‌عنوان مانع اصلی بر سر راه رشد بهره‌وری در کشورهای در حال توسعه، غلبه یافت؟ جای تعجب نیست که اجماع گسترده‌ای در میان اقتصاددانان در این خصوص وجود دارد که زیرساخت درست، صرفه به مقیاس را تسهیل می‌کند و هزینه‌های تجارت را کاهش می‌دهد و بنابراین برای تخصصی شدن و داشتن تولید و مصرف کارای کالاها و خدمات امری کلیدی و مهم است. همچنین عاملی حیاتی برای رشد و توسعه اقتصادی است که این نیز خود امری کلیدی در ارتقای استانداردهای زندگی است. راه غلبه بر کمبود زیرساخت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری به‌عنوان مانع اصلی بر سر راه رشد بهره‌وری در کشورهای در حال توسعه، توجه خاص به نواحی ویژه صنعتی است. گزارش پایش جهانی ۲۰۰۹ برآورد کرده است که اگر سطح زیرساخت کشورهای

جنوب صحرای آفریقا به سطح کره جنوبی برسد، نرخ رشد سالانه آنها ۲/۷ درصد افزایش خواهد یافت (Lin, 2012).

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در طول دهه اول این قرن همگرایی در برخی کشورها با کشورهای توسعه‌یافته اتفاق افتاد که طی آن برخی کشورهای در حال توسعه بسیار سریع‌تر از کشورهای با درآمد بالا رشد کردند. اما در عین حال در بسیاری از موارد و دیگر کشورها واگرایی شدت یافته و شکاف بیشتر شده و هنوز اکثر کشورها در دنیا از داشتن رشد شتابان ناتوان هستند. این روند واگرایی در میان اقتصادهای دنیا به عنوان معمایی درآمده است و موضوع اصلی تحقیق برای اقتصاددانان حوزه توسعه اقتصادی برای دهه‌ها بوده است. بنابراین اهمیت و ضرورت موضوع از آنجا ناشی می‌شود که چگونه در این دوره تعداد معدودی کشورها توانستند به رشد بالا دست یابند. سؤال اساسی این است که استراتژی توسعه صنعتی به کار گرفته شده کشورهای موفق در رسیدن به رشد پایدار چه چیز است؟ در این مسیر البته چگونگی فرایند این حرکت توسط نظریات مختلفی تبیین و تفسیر شده و هر کدام اصول خاصی را جهت حرکت در این مسیر تعریف کرده‌اند که ساختارگرایی جدید نیز تلاش دارد تا مسیر طی شده کشورهای موفق را بازسازی و برای دیگر کشورهای در حال توسعه کاربردی و قابل حصول کند. بنابراین این تئوری در پاسخ به این سؤال که این تغییرات شامل چه فرایندهایی می‌باشند و ویژگی‌های آنها چیست، ضمن شناسایی اصول و پایه‌های تئوری خود روشی را ارائه می‌دهد که کاربرد این تئوری به صورت عملی را در قالب چارچوب شناسایی و تسهیل رشد ممکن می‌سازد. اصول اصلی و پایه‌های نظری این تئوری شامل این موارد است: ۱. الگوبرداری از کشورهایی با ساختار شبیه از نظر عوامل تولید، درآمد سرانه نزدیک و انتخاب کشورهایی که آخرین نسل پیشرو طبق الگوی پیشرو - پیرو می‌باشند تا فاصله سطوح توسعه میان پیشرو و پیرو حداقل شود. ۲. توجه به مزیت نسبی کشور که این نیز برآمده بر ساختار موجودی عوامل است که از بارزترین تمایزات این تئوری، تحلیل تغییر نسل‌ها بر اساس مزیت نسبی و حتی تحلیل در زیربخش‌های صنعت ساخت است.

۳. صنعتی شدن صادرات محور که الگوبرداری را از کشورهای پیشرو براساس کالاهای صادراتی پیشران کشورهای موفق و پیشرو با توجه به معیارها و ساختارها بیان می کند

۴. توجه ویژه به مقوله سرمایه گذاری مستقیم خارجی که در خصوص بخش های پیشران صادراتی کشورهای پیشرو منتخب که در کشور هدف، جدید و تازه وارد هستند، پیشنهاد می دهد. ۵. تلفیق دولت و بازار در توسعه صنعتی و مشخص کردن وظایف دولت در این خصوص. ۶. در نظر گرفتن فرایندی مستمر و رویکرد تدریج گرایی در مسیر توسعه صنعتی.

نکته قوت این نظریه ارائه چارچوب کاربردی جهت چگونگی الگوبرداری از کشورهای پیشروست. چارچوب GIF با ارائه معیارهایی به کشورهای در حال توسعه کمک می کند تا بتوانند کشورهای پیشرو متناسب با وضعیت خود را انتخاب کنند و صنایع پیشران صادراتی آنها را که با ساختار موجودی عوامل کشور هدف سازگار است به عنوان صنایع پیشران معرفی می کند.

منابع و مآخذ

۱. از کیا، مصطفی (۱۳۸۹). *نظریه‌های اجتماعی معاصر با رویکرد توسعه*، تهران، نشر علم.
۲. چانگ، هاجون (۱۳۹۲). *بیست‌وسه گفتار درباره سرمایه‌داری پیرامون نکاتی که آن را بروز نمی‌دهند*، ترجمه ناصر زرافشان، تهران، نشر مهرویستا.
۳. هانت، دیانا (۱۳۸۶). *نظریه‌های اقتصادی توسعه*، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران، نشر نی.
۴. گریفین، کیت (۱۳۸۲). *راهبردهای توسعه اقتصادی*، ترجمه حسین راغفر و محمد حسین هاشمی، تهران، نشر نی.
5. Amoako, K. Y. (2011). The Africa Transformation Report, Powerpoint Presented at the African Center for Economic Transformation Workshop on Growth and Transformation in Africa, Bellagio, Italy.
6. Cai, J., A. Harrison and J. Lin (2011). "The Pattern of Protection and Economic Growth Evidence from Chinese Cities", Presentation Conference on Astructural Transformation and Economic Growth.
7. Chandra, V., J. Lin and Y. Wang (2012). "Leading Dragons Phenomenon New Opportunities for Catch-Up in Low-Income Countries", The World Bank, Development Economics Vice Presidency, Policy Research Working Paper.
8. FDI intelligence (2011). Special Report.
9. Growth Commission (2008). *The Growth Report: Strategies for Sustained Growth and Inclusive Development*, Washington, D. C.
10. Harrison, A. and A. Rodríguez-Clare (2010). "Trade, Foreign Investment, and Industrial Policy for Developing Countries", *Handbook of Economic Growth*, Vol. 5.
11. Hausmann, R. and B. Klinger (2006). "Structural Transformation and Patterns of Comparative Advantage in the Product Space", Harvard University, Working Paper, No. 128.
12. Hidalgo, C., A. B. Klinger, A. L. Barabasi and R. Hausmann (2007). "The Product Space Conditions the Development of Nations", *Science* 317.
13. ILO.org.
14. Kojima, Kiyoshi (2000). "The Flying Geese Model of Asian Economic Development: Origin, Theoretical Extensions and Regional Policy Implications", *Journal of Asian Economics* 11.
15. Krueger, A. (1995). "Policy Lessons from Development Experience Since the Second World War", *Handbook of Development Economics*, Vol. 3B, Elsevier Science Publishers.
16. Lin, J. Y. (2009). *Economic Development and Transition: Thought, Strategy, and Viability*, Cambridge, Cambridge University Press.
17. _____ (2012). "New Structural Economics A Framework for Rethinking Development and Policy", The World Bank, Retrieved March 7.

18. Lin, J. Y. and C. Monga (2010). "The Growth Report and New Structural Economics", Policy Research Working Papers Series 5336, World Bank, Washington, D.C.
19. _____ (2011). "DPR Debate: Growth Identification and Facilitation: The Role of the State in the Dynamics of Structural Change", *Development Policy Review* 29(3).
20. Lin, J. Y. and H. Chang (2009). "DPR Debate: Should Industrial Policy in Developing Countries Conform to Comparative Advantage or Defy It?", *Development Policy Review* 27(5), Reprinted as the Debate in Chapter II of This Volume.
21. Lin, J. Y. and Volker Treichel (2012). "Applying the Growth Identification and Facilitation Framework: The Case of Nigeria", World Bank, Washington, D.C.
22. Lin, J.Y., and F. Li (2009). "Development Strategy, Viability, and Economic Distortions in Developing Countries", Policy Research Working Paper 4906, World Bank, Washington, D.C.
23. Lin, J. Y. (2011). "From Flying Geese to Leading Dragons: New Opportunities and Strategies for Structural Transformation in Developing Countries", WIDER Annual Lecture 15.
24. Lin, J. Y. and Yan Wang (2008). China's Integration with the World: Development as a Process of Learning and Industrial Upgrading, World Bank Policy Working paper 4799, December.
25. Maddison, A. (1995). *Monitoring the World Economy, 1820–1992*, Paris, OECD.
26. Maddison, A. (2010). "Historical Statistics of the World Economy: 1–2008 AD", www.ggdc.net/maddison/Historical_Statistics/vertical-file_02-2010.xls.
27. MOFCOM (2010). Statistical Bulletin of China's Outward Foreign Direct Investment.
28. Monga, C. (2011). "Shifting Gears: Igniting Structural Transformation in Africa", *Journal of African Economies*, Forthcoming.
29. Pritchett, L. (1997). "Divergence, Big Time", *Journal of Economic Perspectives* 11 (3).
30. Rodrik, D. (2004). "Industrial Policy for the Twenty-First Century", Cambridge, MA.
31. _____ (2009). "Industrial Policy: Don't Ask Why, Ask How", *Middle East Development Journal* 1 (1).
32. _____ (2010). "Globalization, Structural Change and Productivity Growth", Working Paper 17143. National Bureau of Economic Research, Cambridge, MA.
33. Rosenblatt, D. and J. Y. Lin (2012). "Shifting Patterns of Economic Growth and Rethinking Development", The World Bank, Policy Research Working Paper 6040.
34. Stiglitz, Joseph, J. Y. Lin (2013). "The Rejuvenation of Industrial Policy", Policy Research Working Paper, Office of the Chief Economist.

35. UNCTAD (2011). *Economic Development in Africa-Fostering Industrial Development in Africa in the New Global Environment*, Special Report, UNCTAD/UNIDO, New York and Geneva.
36. UNCTAD.org.
37. Wang, Y. (2009). *Development Partnerships for Growth and Poverty Reduction: A Synthesis of the First Event Organized by the China-DAC Study Group*. Beijing: International Poverty Reduction Center in China, October 28–29.
38. World Bank (2008). *Nigeria Value Chain Analysis: Sector Choice and Market Analysis Report*, EME Consultants, London.
39. World Bank (2011a). "Light Manufacturing-Focused Policies to Enhance Private Investment and Create Productive Jobs", Washington, DC: World Bank.
40. World Bank (2011b). *Global Development Horizons 2011-Multipolarity: The New Global Economy*, World Bank, Washington D.C.
41. World Development Indicators (2011). Washington D. C., World Bank.

